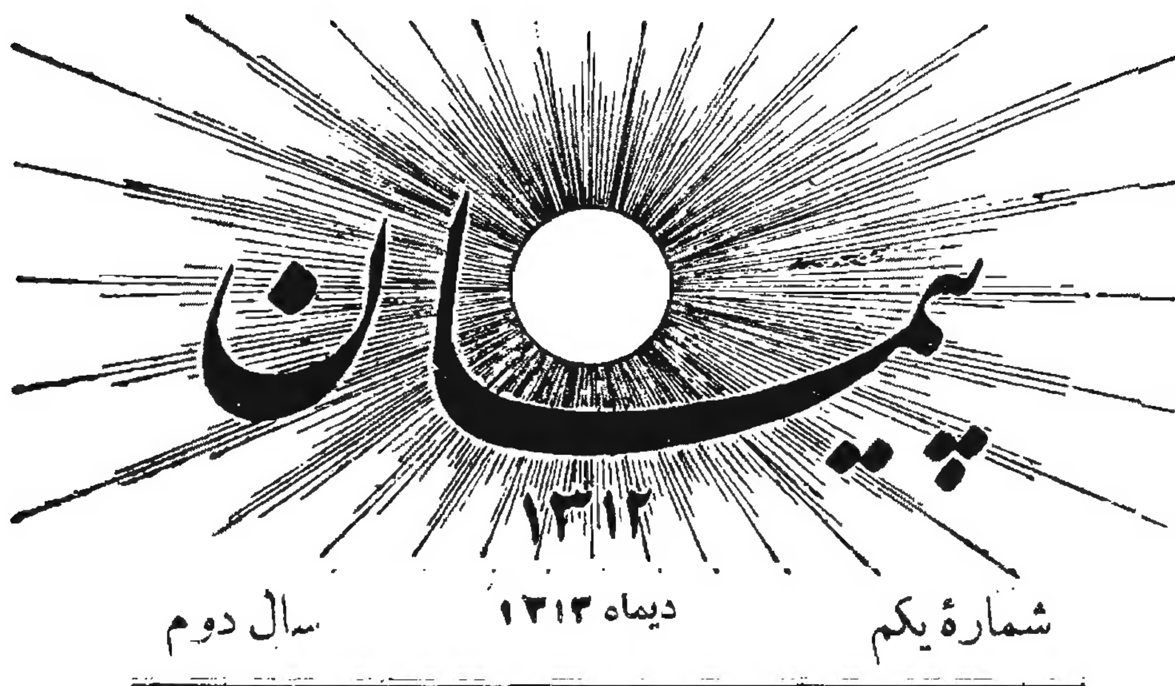

پیمان
پیمان سال دوم
شماره یکم



شمارهٔ یکم دیماه ۱۳۱۳ سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	« ۲۰

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ

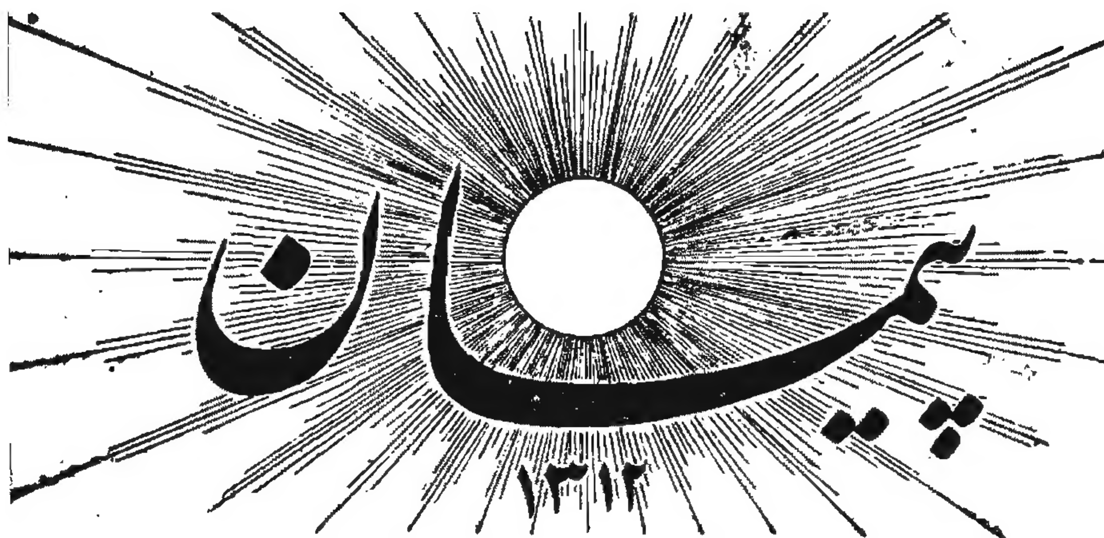
نسخه‌ای (چهار ریال)

در همه جا پیشکی گرفته می‌شود

نمره تلفون ۱۳۹۶م

مطبعهٔ مهر

فهرست آنچه چاپ شده



سال دوم　　دیماه ۱۳۱۳　　شمارهٔ یکم

پروردگارا بنام تو و درزینهار تو

خدایا راه تو را میپویم وجز خرسندی تورا نمی جویم.

جهانی است برآشفته وجهانیان آواره و سرگشته خردها پستی گرفته ومردمی لگدمال گردیده . دیو آزرخ نموده وبردلها چیره شده وآدمیان راه ددی پیش گرفته‌اند .

آفریدگارا برآفریدگانت ببخشای وآنان‌را ازاین گمراهی و گرفتاری رها فرمای مرا دراین کار راهنمایی فیروزمند گردان و پاکدلان را دراین راه بهمراهیم برسان !

پروردگارا ببخشای بر بنده ای که دل ازمهرتو انباشته ودست وزبان‌رادرراه‌خورسندی تو بکارواداشته. بروببخشای وپشتیبانی ازو دریغ مفرمای !

کسروی

سال دوم پیمان

> این شعرها از قصیدهٔ ایست که آقای گوهری بتازگی سروده اند . ماچون همه قصیده را چاپ نمیکنم این شعرها را ازان در اینجا می آوریم .

اکنون که سال دوم پیمان است روز نشاط مرد سخندان است
جا دارد ار خرد زشعف خندد اکنون که سال دوم پیمان است
نثرش بدیع ودلکش و شیرینست نظمش بجسم خسته دلان جانست
درآسمان علم و هنر همچون ماه دو هفته روشن و تابانست
آینه وار عیب بدان گوید با کس نه ازفلان وته بهمان است
بر چشم دشمنان وطن دایم هر سطر آن معاینه پیکانست
بد خواه او کسی بجهان نبود جز آنکه خام و هرزه ونادانست
تا سر فراز گشت مهین پیمان سرها ببین زغم بگریبانست
هر کس که خواند پیمان را آسوده از وساوس شیطانست
گر طالبی چراغ هدایت را در راه دین مجله پیمانست
تا در رواج و نشر بود پیمان چشمان بد سگالان گریانست
هر کس بجهل اگر قدمی برداشت اکنون ز کرده سخت پشیمانست
کی گوهری بمدح سخن راند اما ترا همیشه ثنا خوانست
تا ما بسجع و قافیه پابندیم تاخون محیط بر رگ وشریانست
پاینده باد نام مهین پیمان با موجدش که رهبر ایران است

گوهری



من چه میگویم ؟

من این پیام را بسراسر شرق میدهم کسانی که بزبانهای دیگر آشنا هستند این گفته های مرا ترجمه کرده بدیگران نیز برسانند .

تا کنون بارها مقصد خود را باز نموده ایم واینك دراین آغاز سال بار دیگر پرده از روی مقصد برمیداریم :

اروپا راه رستگاری را گم کرده و در بیابان گمراهی آواره وسرگردان است . با این همه شرقیان درهمه جا بجنبش برخاسته میکوشند که خود را باروپا برسانند ودر این راه گرانمایه ترین چیز های خودرا لگد مال میسازند .

این حال بس زشت است . شرق دراین رفتار خود سخت زیانکار میباشد واگر ازاین راه برنگردد نام بلند خودرا پست خواهد ساخت .

شرقیان فریب صنایع اروپا را خورده انـد و این خود نادانی است که مردمی بصنایع دل باخته و در راه آن بنیاد زندگانی خود را بر اندازند .

جهان تنها باصنایع نمی گردد . آنچه جهان را میگرداند چیزهای دیگریست که اروپا ازآن بی بهره می باشد

اگر جهان باصنایع آسایش مییافت بایستی خود اروپائیان بیابند وآنهمه بدبختی وتیره روزیها در اروپا روی ندهد.

این کار کودکان است که چون هنری از یکی دیدند یا بیرون کسی را آراسته یافتند دل بدو می بازند و همه کار های او را ستوده می پندارند .

دریغا ! ازصنایع تاآسایش جهانیان فاصله بسیار است . کسانی چرا آنرا درنیابند ؟ !

ما بیهوده داد نمیزنیم که‌خرد ها پستی گرفته . اگر خردهاپستی نگرفته چرا مردمان این ندانند که پیشرفت جهان وخورسندی‌جهانیان جز در سایه رواج مردمی نیست وبر پیشرفت صنایع اثری در این باره بارنمیباشد؟!

پیشرفت صنایع بجای خود . شرقیان هر صنعتی را میخواهند از غربیان بر گیرند. دیگر چراآیین زندگانی خودرا بهم میزنند؟! چرا قانون های پیچا پیچ بیخردانه اروپا را گرفته مردم را گرفتار آن می سازند ؟ ! چرا دین و خدا شناسی را که گرامی ترین دریافت آدمی است ازدست میدهند؟! چرا عادتهای نکوهیدهٔ غربیان را در همه‌جارواج میدهند ؟! چرا اروپا را در لجنزار گرفتاری دیده با چشم باز بسوی او می دوند ؟ !

دراینجاست که باید گفت: شرق فریب خورده ورشته کارخودرا از دست داده !

هم‌ازاینجاست که‌ما می گوییم شرقیان باید ازاین راه اروپاییگری بر گردند !

من این پیام را بسراسر شرق میدهم : اروپا راه رستگاری را گم کرده و در بیابان گمراهی سرگردان است و شما که بسوی او میدوید همچون او گمراه وسرگردان خواهید بود !

کسانی که بزبانهای دیگر آشنا هستند این گفته های مرا ترجمه کرده بدیگران نیز برسانند .

***

شاید کسانی بگویند : تو کیستی و تورا بااین سخنان چه افتاده؟

میگویم : من آفریده خاکساری بیش نیستم و هرگز نامی برای خود ندارم . من پاکدلانه در راه خدا میکوشم و میدانم که خدا مرا فیروزمند خواهد ساخت .

من دل ازمهرخدا انباشته ودست وزبان درراه خدابکارواداشته‌ام. هرگز از این راه باز نخواهم گشت و هرگز از یاوری خدا نومید نخواهم بود .

من غیرتم برنمی تابد که شرق سرزمین دانش بدینسان زبون سفاهتهای غرب گردیده .

برغیرتم نمی گنجد که بیدینی بدینسان درفش برافراشته ودین که معنی مردمی همانست در برابر آن خوار وزبون گردیده .

من شکیبا نمی توانم بود که مشتی نادان هیاهو برانگیخته اند و بدینسان مردمان را از رستگاری بی بهره ساخته اند وهر روز بدستاویز دیگری بکندن بنیاد آسایش مردمان میکوشند !

امروز سراسر جهان پرهیاهوست . یکرشته سخنانی از غرب بر خاسته وبدستیاری روز نامها بشرق میرسد وبرسر زبانها می افتد . من

کمر بکندن بنیاد این سخنان بیسروبن بسته ام و بیاری خدا ریشه آنها را خواهم برانداخت !

من بیاری خدا باین راه برخاسته‌ام وهم بیاری خدا بمقصد خواهم رسید و چون بهواداری شرقیان میکوشم یقین دارم که غیرتمندان شرق در هر کجا بهوا داریم خواهند برخاست :

امروز شرق نیرو گرفته و پادشاهان توانا از هر کشوری پیدا گردیده وبیاری خدا امید واریم که آنان نیز با این مقصد ما همداستان خواهند بود وپشتیبانی ازمادریغ نخواهندساخت.

***

ما آنچه را که بشرقیان پیشنهاد میکنیم اینك فهرست وار میشماریم:

۱ - نخست باید بنیاد زندگی دین باشد

این یکی از گمراهیهای اروپاست که به بیدینی تا باین اندازه میدان داده. آدمی زمانی آدمی است که دین داشته باشد و گرنه از شمار درندگان است .

گروهی که دین در میان آنان نیست یکدسته گرگی را میمانند که در یکجا گرد آیند . این گرفتاریهای امروزی اروپا اگر غوری در آنها بکنیم یکی از علت های آن بیدینی است . توانایان در سایه‌بی دینی پروای ناتوانان را نمیکنند وبا نیرنك یا زوری که میتوانند بکندن بنیادایشان میکوشند وناگزیر آن گرفتاری ها پیش میآید . هنوزهم پرده ازروی کار برداشته نشده . اگر جنگی پیش آید آن هنگام دانسته خواهد شد که بیدینی چه نتیجه هایی بیرون داده .

شاید کسانی بگویند : کدام دین مقصود شماست ؟ میگوییم . دین

یکی بیش نیست . همه پیغمبران از نزد یکخدا آمده اند و همگی یك دین آورده اند . ولی چون دین دیگران از میان رفته وتنها دین اسلام باز مانده امروز همگی باید باین دین بگرایند وآن ساخته کاریهارا که بنام پیغمبر خود دارند کنار بگزارند .

دین شناختن خدای یگانه وباور کردن بجاویدانی روان است و دراین باره اسلام آخرین درس را بجهانیان داده .

خدای را سپاس که اسلام دربخش بیشتر شرق جای گرفته. امروز باید مسلمانان دست بهم داده وغیرت کرده با بیدینی نبردنمایند .

باید همه راه های جدا جدا را که این و آن بروی مسلمانان باز کرده اند ومقصود جز پرا کندن آنان نبوده رها نمایند و باصل دین که فرستاده خداست باز گردند وبدینسان پرا کندگی را ازمیان بردارند.

مرا شگفتی گرفت هنگامیکه در روزنامهای مصر خواندم که یکی از پادشاهان هندوستان دشمنانش اورا شیعی خوانده واین را مایه کار شکنی برآن پادشاه ساخته اند و او ناگزیر گردیده که نگارشهایی را درباره مذهب خود بروزنامها فرستاده .

امروز چه جای این سخنانست؟! مگر در همان هندوستان نیست که دشمنان اسلام چیره اند ودر همه جاقانونهای اروپایی حکمرواست؟! مگر در آنجا نیست که میخانها و روسپی خانها در همه جا دوشا دوش مسجدها ایستاده ؟!

مگر در آنجا نیست که قانون ساده قضاوت اسلامی دور انداخته شده وبجای آن قانون پیچاپیچ بیخردانه اروپایی روان گردیده که اگر یك بیوه زن هندی صدروپیه پولش رابخورند باید برای باز گرفتن آن ماهها وسالها دوندگی نماید ؟!

آن کسان که هنوز در بند کینه سنی وشیعی هستند وآنرا دستاویز کارشکنی برپادشاهی میکیرند اکر براستی غیرت مسلمانی دارندچرا این ناروائیها را در نمییابند ؟ !

امروز بایدجز بهبنیاد دین نهپرداخت وهمه پیرایهایی را که برآن افزودهاند دور انداخت.

این نکتهرانیك باید دریافت که زمانیهمه مردم بیدین یابتپرست بوده اند. سپس دینپدید آمده وبر آنها چیره کردیده . پس این‌نشدنی است که دین در برابر بیدینی یا بت پرستی پس نشینی کند . اما پس نشینی دین امروز همانا نتیجه آن پیرایه هاست که بردین افزوده اند و تا از آنها پاك نشود چیرکی بربیدینی نخواهد توانست .

یك شمشیر هراندازه برنده باشد چون زنك کرفت از برندکی می‌افتد وچاره جزآن نیست که زنك آنرا پاك نمایند .

۴ - دوم آیین زندگانی آن باشد که بود .

در شرق پیش از هیاهوی اروپاییکری آیین زندکی «مردمی» بود . بدینسان که توانکران پروای بیچیزان را داشته و همیشه دست آنان را میکرفتند و همیشه ازسرمایه خود پلها و کاروانسرا ها ومدرسه ها ساخته و چشمه ها پدید آورده و دیکر بنیاد های نیك می کزاردند. پول دوستی و آزمندی کهامروز در اروپا رواج کرفته و خود آفت آسایش جهان است درمیان شرقیان بسیار کم بود . از اینجهت درشرق نه توانکران ملیونداز پیدا میشد و نه ملیون ملیون بیکاران و کدایان .

ما درجای دیکر شرح آیین زندکی را داده‌ایم(۱) و دراینجا بسخن دراز نپرداخته میکوییم: باید آیین زندکی شرقیان آن باشد که

(۱) بخش دوم آیین دیده شود .

پیغمبران گزارده اند وتا پنجاه‌سال پیش برپابود . آزمندی وپول دوستی و چیرگی توانا برناتوان و اینگونه بدآموزیها که اروپاییان پراکنده ساخته‌اند وخود نمونه ای از نادانی وبیخردی آنان است باید ازشرق برچیده شود .

کسانی می پندارند ما چون ماشین را از اروپاییان می گیریم‌هم باید پیروی از آنها کرده بکارانداختن آنراآزاد بگزاریم و اگرازاین راه ده‌تن توانگر ملیوندار پیداشده و در برابر آنها ملیونها مردم خانه خراب گردیدند ایرادی نگیریم .

ولی این پندار جز نتیجه نادانی نیست . ما درباره ماشین درجاهای دیگری گفتگو کرده ایم ودراینجا باختصار میگوییم که ما نبایدهرگونه ماشین را از اروپاییان برگیریم و هرکاری نیازمند ماشین نیست . هم آن ماشین هاییکه می گیریم نباید آزاد بگزاریم که کسانی آنهارا مایه مال اندوزی سازند و بدینسان در شرق نیز داستان تنگین بیکاران و گرسنگان روی نماید .

ماشین را تا می توان باید کوچك کرد که دردسترس سرمایه‌های کوچك نیز باشد و اگر پاره ماشینها در خور کوچك شدن نیست بایداجازه بکاربردن آنهارا جز بشرکت هایی که از سرمایه های کوچك پدید آید نداد .

بهرحال ماهرگز ناگزیر نیستیم که‌در گرفتن ماشین ازاروپاییان پیروی از قانونهای اروپا نیز بنماییم .

اروپاییان در سایه نگزاردن قانون های خردمندانه ازماشین آن همه زیان بردند . ولی شرقیان می توانند هم از ماشین سود برده و هم

درسایه گزاردن قانونهای خردمندانه از زیانهای آن پرهیز جویند .

۳ — قانونهای اروپایی ازمیان برخیزد .

شرق درقرنهای گذشته سخت پریشان ونابسامان بود . نه پادشاهان کاردان ونیرومندی که مایه سرفرازی مردمان باشد ونه پیشوایان هوشیاری که بد از نیك باز نمایند ومایه دلگرمی مردمان باشند . سامان ها بهم خورده وقانونها زیرپا مانده . دراین میان هیاهوی اروپا بشرق رسید واز هرسوی شرقیان بدیدن وشناختن او برخاستند وازآن آراستگی بیرونی او خیره بماندند .

بویژه دربرابرآن پریشانی ونابسامانی شرق که شکوه اروپارا هرچه بیشتر جلوه گر میکرد واین بود که شرقیان دلباخته آن گردیدند ویگانه آرزوی هر کشوری شد که خود را بپایهٔ اروپا برساند . ازجمله در همه جا بگرفتن قانون های اروپا پرداختند بی آنکه نیك وبدآنها را بسنجند یاسودمند از زیان آور باز شناسند .

این نتیجه شرمندگی وسرشکستگی است که آدمی هوش خودرااز دست هشته وخودراخواردیده دیگران را سراپا دانش وخردمی پندارد.

از آنسوی سیاست جهانگیری وسرمایه داری اروپا هم خواستار این بود که شرق رنك غرب گیرد ودر این راه کوششها بکار میرفت . این بود کار اروپاییگری پیشرفت تندی کرد واز جمله شرقیان درهمه جا قانون های اروپا راگرفته درکشور های خود بکار بستند بی آنکه بیهودگی آنهارا بدانند وبی آنکه بدانند که آسیا سرزمین قانون گزاران بزرك است واورا ناسزاست که قانون ازسرزمین دیگری گیرد. من این کسانرا معذور میدانم. چنانکه گفتم شرمزده وسرافکنده

شده وهوش خود را باخته بودند وانگاه آنزمان قرنها بود که شرق ازقانون بی بهره میزیست واینان آن آگاهی را نداشتند که بدانند آن بی بهرگی نه ازنداشتن قانون بلکه ازچیرگی ستمکران بوده.

از گذشته میگذریم . امروز قانون های اروپا پیش چشم ماست و ما بخوبی می توانیم نیك وبد آنها را بسنجیم . بی پرده بگوییم : امروز هر کسی بآسانی میتواند بیهودگی قانون های اروپا را دریابد .

یك کلمه باید گفت : اروپایی اگر ماشین ساز است قانون گزار نیست .

امروز درهر کشوری ازاروپا پارلمان برای قانونگزاری برپاست وپیاپی قانونها گزارده بیرون میدهند. و قانونی را که اکنون می گزارند چندی نمیگذرد که برانداخته دیگری‌را بجای آن میآورند .

ولی اینکار آنان بیشتر بدان میماند که دسته ای از بچگان گردهم آمده گل بازی کنند وبسلیقه کودکانه خود پیاپی خانها از گل بسازندو وآنها را خراب کرده ودیگری را پدید آورند .

در آن قسمت از قانون های اروپا که از روم باستان برداشته اند نشان هوش وخرد پیداست ولی بخشهایی که ازخود اروپاییان است کمتر نشان‌خرددرآنها میتوان پیدا کرد .

در سی چهل سال پیش از این در ایران لولهنگ هایی از گل میساختند ومیانه مردم مایه ریشخند بود . زیرا با وزن سنگینی که‌داشت آب بسیار کم می گرفت وبیك افتادن ازدست از هم می باشید . ازآن سوی سازنده آن که شاید ساعتها صرف ساختن هر لولهنگی میکرد دانه ای را سه شاهی یایکعباسی میفروخت .

کنون همین مثل درباره قانون ها و اداره های اروپا بجاست . زیرا بهرشهری از اروپا که درآیی اداره هایی بیش از اندازه برپاست. ولی اگر کاری در آنها پیدا کردی آن زمان خواهی دانست که آن پهنا و درازا جز برای معطل کردن و آواره ساختن مردم نیست .

امروز در شرق هیچ گونه گفتگویی ازنیك وبد نیست وهرگز کسی نمی خواهد سود یا زیان یك کاری را با هوش و جربزه خود دریابد . آنهمه پیغمبران که از شرق برخاسته اند وخود بهترین قانون گزاران جهان بوده اند هیچکس دربند گفته های آنان نیست .

امروز تنها میزان نیك و بد هوش اروپایی است . هر چیزی را که اروپاییان پسندیده اند و قانون گزارده اند در شرق نیز همان باید بود .

این زبونی از شرق کی سزاست ؟ ! چنین فروتنی اگر ازحبشه و زنگبار سر میزد ننك بود تا چه رسد بآسیا میهن پیغمبران و قانون گزاران بزرگ ؟ !

در اینجاست که من ناگزیر می شوم بیهودگی قانون های اروپا رابروی شرقیان کشیده برآنان نشان بدهم که چه ستمی برخود و کشور خود روا میدارند و چگونه نام بلند شرق را پست میسازند !

٤ — چهارم باید زبان روزنامه ها تغییر یابد .

امروز در بیشتر کشور های شرق ازمصر وعثمانی وعراق وایران و هند وافغان روز نامها زبانشان بخواری شرق باز است . اینان آب از سر چشمه اروپا میخورند و خود شاگرد دبستان غرب هستند. بعبارت دیگر بدانسان که غربیان خود را بالا گرفته وشرقیان را پایین تر از

خودمیشمارند و آنهمه گرفتاریهارا که پیدا کرده اند وخود نتیجه نادانی های خودشان است بروی خویش نمی آورند بهمانسان روزنامهای‌شرق همیشه اروپارا بالا میگیرند و بگمان خود درمیانه یك غرب داناودارا ویك شرق نادان ونادار ایستاده اند و پیایی از آن گرفته باین می دهند واینست که بپیروی استادان خود همیشه شرق را خوار میدارند .

ولی این نادانی و بیچارگی است . بی پرده می گویم . امروز در شرق روزنامه نویسانی که مایه شرقی دارند و شرق را می شناسند بسیار کم است واینست کهچون بادست تهی به‌بازار درآمده‌اند ناگزیرند که دلالی دیگران را بنمایند وچون کسی غیرت شرق را نمیکشد واز جلو این شرقیان شرق برباد ده درنمیآید اینست که میدان را بازدیده هرچه میتوانندمیگویند.

این حال باید تغییر یابد . باید از یکسوی اینان عیب خود را دریافته زبان خودرا تغییر دهند و کم کم‌بسوی دانشهای شرقی بگرایند و شرق را که بدانسان که هست بشناسند از سوی دیگر خردمندان و دانایان شرقی که امروز زبان درکشیده‌بکنج خاموشی خزیده اند ازاین پس زبان باز بکنند و بگویند آنچه می دانند تا جبران زیان کاری گذشته شود .

دراینجا نکته‌ای هست کهاگر روزنامه‌نگاران شرق آن رادریابند راه پیدا می کنند که هم‌خودرا ازاین حال ناستوده بیرون بیاورند وهم ازاین سپس بجای بدی بمیهن و زادگاه خود نیکی انجام دهند. ما این نکتهٔ را بارها شرح داده ایم و اینك بار دیگر شرح میدهیم :

علوم طبیعی وریاضی وماشین سازی و طب وفنون جنگ وبسیار

مانند اینها که در اروپا پیشرفت بی اندازه کرده فراتر آنها علمی هست که از همه مهمتر واز همه سودمند تر استوخود مایه آسایش جهانیان بیش از همه علم میباشد وقضارا اروپا از این یك‌علم بی بهره‌است

دلیل اینموضوع حال خود اروپا می باشد . شما روزنامه نویسان که خود را میانه شرق و غرب گزارده اید آیا تاکنون این نیاندیشیده اید که چرا اروپا باآنهمه پیشرفتی که درعلوم وصنایع پیدا کرده کارش روز بروز نابسامانترمیگردد ؟ ... اگر اندیشیده اید بایستی باسانی بی باین نکته ببرید که اروپا باهمه آراستگی بیرونی از درون یکچیز او کم‌است وددر پی شناختن آن یك‌چیز باشید.

مردی هرگاه رو بروی ماشینی ایستاد و آن را دید که با همه درستی و آراستگی که از بیرون پیداست کار نمی کند و یا کار آن نابسامان‌است بیشك اینمردفریب درستی وآراستگی بیرون اورانخورده یقین خواهد کرد که از درون یکجای آن عیب دارد .

یك شوفری همینکه پشت رل نشست و خواست اتومبیل را بکار بیاندازد ولی آن را دید که‌کار نمیکند یقین میداند که یکچیز آن عیب پیدا کرده .

شمانیزبایستی درباره اروپا یقین پیدا کنید که یك‌چیز مهمی‌را گم کرده و کم دارد و اینست که باهمه آن پیشرفتهایی که درعلوم وصنایع پیدا کرده‌و با همه آن هیاهویی که بجهان انداخته بدانسان گرفتار و کارهایش نابسامان است .

بایستی شما درجستجوی شناختن و پیدا کردن آن چیز باشید که

قضا را درسر زمین خود شما شرق هنوز هست ، همان شرقی که شما آن را خوار میدارید وزبون اروپا ساخته اید .

خواهید گفت : آن کدام است ؟!

می گویم : آن « آیین زندگانی آدمیانه » است . آیین زندگانی که نتیجه برخاستن پیغمبران ومیوه آیینهای ایشان می باشد .

آری شما امروز دین و آیینهای پیغمبران را سخت خوار می شمارید ! میدانم که بیشتری از شما ها ازاینکه من در گفتار های خود پیاپی یاد پیغمبران را کرده و همچون بیشترشما نام لارشفوکو و نیچه وداروین وشوپنهاور تمیبرم درشگفت هستید یامرا کسی ناآگاه میپندارید

ولی بدانید که ناآگاه شمایید ! این شمایید که امروز درشهرهای ایمن وآسوده شرق درسایه بنیادهایی که پیشوایان دینی گزاردهاندآسوده زیست میکنید و از نعمت های فراوان بهره میبابید و نمیدانید که این آسودگی وبهره یابی شما نتیجه چیست !

من از شما ها میپرسم آیا علت اینکه در اروپا در هر کشوری چندین ملیون بیکارپیداشده که راه روزی رابروی خود بسته دارندچیست؟ علت اینکه دراین سالهای فراوانی ملیونها مردم گرسنههستند و گرسنگان لشگرآرایی میکنند چیست ؟ اینکه در یك کشور و یك شهر توانگر و بیچیز دو دسته شده هر دسته ای بخون دیگری تشنه میباشند چه جهت دارد؟ ازینگونه پرسشها بسیاراست وپاسخ همهآنها یك چیز بیشتر نیست و آن اینکه اروپا آیین زندگانی آدمیانه را از دست هشته است .

اینست آن نکته ای که اگر روز نامه نگاران شرق دریابند از

یکسوی اروپا را چنانکه هست شناخته از فریبی که درباره آن خورده‌اند بیرون می آیند ودیگر شرق را خوار نمیبینند .

از سوی دیگر آنچه را که مایه آبادی جهان وآسایش جهانیان است (آیین زندگانی آدمیانه) دریافته بجای نگارشهای بیهوده امروزی در زمینه آن موضوع مهم سخن دانی میکنند وبجای آنکه امروز با سخنان زهرآلود اروپایی بکندن ریشه آن آیین زندگانی از شرق میکوشند ازآن سپس باستوار کردن بنیادآن تلاش مینمایند . سرانجام همه: بجای آنکه امروز شاگرد دبستان اروپا می باشند وازروزنامهای غرب درس یادمیگیرند ازآن سپس استاد آن روزنامها میکردند که آنچه اینان مینویسند آنان ترجمه نمایند و درمیان مردم خود پراکنده گردانند .

۵ - پنجم از بدآموزیهای اروپایی جلوگیری شود

در اروپا در دو سه قرن پیش چون جنبشهایی درعلم وصنعت پدید آمد ونیز شورشهایی در فرانسه ودیگر کشورها برخاسته بنیاد حکومت های استبدادی برانداخته شد دراین میان کسانی هم پدید آمدند که بنام فیلسوف شهرت یافته اند ولی اگر درست دقت نماییم چند تن دیوانگان بیخرد نبوده انـد و از نادانی خود خیانت هـای زشتی بمردم خود و دیگران نموده اند

من مجال آنکه گفته های هر یکی از آنان را در اینجا بیاورم ندارم ولی این اندازه میگویم که گویااینان برآدمیگری مردمان رشك برده که بیش ازهمه باین کوشیده اند که آدمیان را از این برگزیدگی و سرفرازی بی بهره گردانند،

اینان میخواهند آدمیان آنچه را از خوی آدمیگری دارند رها کرده بخوی درندگان بگرایند . بدینسان که در بند دین و آیینی نبوده و در راه بهره‌مندی خود پروای کسی وچیزی را نکنند واز دزدی ودروغگویی ونیرنك ودغلکاری خودداری ننمایند وبدینگونه زندگانی خودرا خوش ورنگین ساخته هرگز غم تیره‌روزی دیگران را نخورند .

اینکه نام نیچه وبختر وبرنارد شاو وشوپنهاور ودیگران راشنیده‌اید خلاصه گفته های این فیلسوفان همینست .

اینکه نام داروینگری را شنیده اند و اروپا پرستان ما سرهر سخنی آنرا بروی شما می کشند خلاصه آن همین است که بنیاد زندگانی آدمیان زور باشد وهر زورمندی بیزوران را در راه پیشرفت زندگانی خود نابود گرداند .

اینکه نام «فلسفه مادی» یا «فلسفه نوین اروپا» را شنیده‌اید و آنهمه لافها و گزافها ازآن بگوشتان رسیده میوه ونتیجه آن همین است که من یاد کردم .

اینان این فیلسوفان بیمغز آن ندانسته بودند که آدمیان بدانسان که آنان میخواهند فرقی بادرندگان نخواهند داشت ودرآنحال چگونه میتوانند دریکجا و گردهم زندگانی کنند ؟!

آن ندانسته بودند که گرگها وپلنگهای بیابان و کوهستان اگر پراکنده و دور از هم زندگانی می کنند همانا از اینجاست که بنیاد زندگانی ایشان زور است که پروای یکدیگر را نمی کنند و هرزورمندی کمزوران را بر انداخته از خوشیهای زندگانی بی بهره می گرداند.

می گویند : بگرگ باید دوختن یاد داد . دریدن را خود او بهتر میداند .

آدمی یکرشته خویهای درندگی را از آز وخشم ومانندآنها درسرشت خوددارد :

بدانسان که سگی اگر لاشه شتری را در برابر خو داشته باشد وباآنکه آن لاشه ده سگ بیشتر را سیر می کند با اینحال چون سگ دیگری ازدور پیدا شود این یکی بهمرمر برمیخیزد وتامیتواند آن یکی را نزدیك نمیگزارد همچنین است حال آدمی در اصل سرشت خود و این خوی است که ما آن‌را «آز» می نامیم .

بدانسان که دو گربه هرگز باهم نمی سازد و دو سگ و دو گرگ و دو پلنگ هیچ گاه باهم راه نمی رود (۱) همچنین است حال آدمی در سرشت حیوانی خود و این خوی است که ما « خشم » می نامیم .

کوتاه سخن : بیشتری ازخویهای درندگان را آدمی در سرشت خود دارد ولی چون دسته دسته دریکجا زندگانی می کنند وبهمدستی یکدیگر ناگزیر می باشند از این جهت فرستادگان خدا و بزرگان و پیشوایان همیشه کوشیده اند که آدمیان را از آن سرشت حیوانی دورسازند تا بتوانند دریکجا وپهلوی یکدیگر زندگانی نمایند .

لیکن فیلسوفان بی مغزاروپا کوشیده‌اند ومی کوشند که آن سرشت حیوانی هرچه نیرومندتر گردد وآدمیان بار دیگر بددی و درندگی باز گردند . ازاین جاست که هر گاه که سخن از گرفتاریهای اروپا میرانیم

---

(۱) موضوع نرو ماده ازاین سخن بیرون است .

باید یکی از علتهای آن گرفتاری پیدایش این فیلسوفان بدآموز را بشماریم
دراینجاهم مقصود آنست که این بدآموزیها پس از آنکه کار اروپا را ساخته اکنون روی بشرق آورده است جوانان اروپا رفته و همگی اروپا پرستان شرق امروز آلوده آن اندیشهای زهرآلود می باشند و باید در همه جا خردمندان وغیرتمندان با این بدآموزیها نبرد نمایند و بکندن ریشه آنها بکوشند .

اینست آن پیشنهاد پنجگانه که ما درزمینه شرق داریم ودرپیرامون آنها بکوشش پرداخته ایم وامسال رادرصفحهای پیمان بیشتر دراین زمینهها سخن خواهیم راند .

کسروی

عادت زشتی است

عادت زشتی است ومی باید قلم بروی کشید
اینکه بنویسی بمردم : برخی جانت شوم
از برای آنکه یك بزهم نمی آری فدا
کی سزاواراست بنویسی که قربانت شوم !؟

شاهزاده افسر

سخن سودمند

شرقی ! جهدی که طبعت از جهل رهد
وندر صف آزاده دلان پای نهد
تا کی سخن از شمع وشراب و شاهد ؟ !
آنست سخن که خلق را سود دهد .

تهران شرقی

ما که نکوهش غزل و مدیحه وهجو را می کنیم کسانی از شعرا می پرسند : پس در چه زمینه باید شعر سرود ؟ در پاسخ ایشان است که این شعر ومانندهای آن را چاپ کرده می گوییم : « دراین زمینه‌ها ». اگر دراین شعر های آقای امام ایراد معروف و مجهول در میان است ولی ما بیشتر بمعنی پای بندیم وآنگاه این موضوع امروز منظور هیچکسی نیست.

دزدان سخن

مرا یاد است از دور جوانی — که باشد نو بهار زندگانی
بروزی نامه ای بنوشته بودم — بیکدل دوستی از مهربانی
که بس شیرین بودنامه نگاری — میان با وفا یاران جانی
تو گویی بلبلی هر نامه باشد — که‌در گلشن‌نماید نغمه‌خوانی
درآن آورده بودم بیت چندی — ز استادان پی شیرین زبانی
وز آنها نامه چندان بد دلارا — چنان‌چون‌صفحه‌زارژنگ‌مانی
پدر را نامه بنمودم که بیند — هنرمندی پورش در جوانی
شودخرم که‌هوش ودانش‌پور — ببخشد مر پدر را شادمانی
بجای آفرین چون خواندنامه — گره زد اندر ابروی کمانی
بگفتا : چامه دیگر کسان را — چرا بگرفته استی بینشانی ؟!
مگر اندیشه اندر سرنداری؟! — مگر معنای این غفلت ندانی؟!
خرددزدی شمارد کار چونین — ترا هم برسر این کارجانی !
بود گفتارشاعر همچو گنجی — درآن افکار او چون زرکانی

کجاشاید کسی گنج کسی را   به بیهوده رباید رایگانی
بزاری گفتمش: بخشا بمن چون   ندانستم من این گونه معانی
و دیگر: عاریت بگرفته بودم   من اینها را برای تو زبانی
کسی دزداست کومال کسی را   به نیرنگی رباید در نهانی
بگفتا: عاریت می باشد آنگه   که نام صاحبش در نامه رانی
ازاین‌هم بگذرم: ازمال‌مردم   کجاشاید کند کس میهمانی؟!
کجاخواهدشدن‌حاتم کسی کو   کند برخوان‌مردم میزبانی؟!

***

همین‌بود است‌آیین بزرگان   خوشا آن‌رسم‌وخوی آسمانی
ولی‌اکنون تماشا کن که‌بینی   گروهی خودنما کزبدعنانی
روان دوزخیشان را تو گویی   باهریمن بود همداستانی
یکی تألیف دیگر کس بدزدد   ز داید از بیانش هر نشانی
به بیشرمی در آغازش نگارد: اثر از کلك شیوای فلانی!
یکی دیگر همی سازد پس و پیش   بهرزه چامهای باستانی
سپس بیشرم و پررو خویشتن را   بدین حیلتگری و قلتبانی
شمارد در غزل هم در قصیده   ز شیرازی به و ز خاورانی
بترزین‌هردو آنکو از رمانها   فراگیرد رموز داستانی
وزان‌افسانه‌پردازد که‌خود را   نماید شهره در افسانه رانی
بسی گفتار ناستوار و ترفند   بهم بافد پی بازارگانی
تفو بر خوی زشت این‌پلیدان   تفو بر مردمان همچنانی!

اهواز — امام

پاداش

صورتی که در صفحه روبروست داستانی دارد که می توان از دقت در آن پی بان داستان برد. اینست که دراینجا سه گونه پاداش برای دریافتن داستان آن قرار میدهیم :

۱- برای خوانندگان طهران :

هر کس از خوانندگان تهران که معنی و داستان این صورت را دریافته زودتر از دیگر تهرانیان باداره مهنامه بفرستد یکسال شمارههای پیمان را مفت برای او خواهیم فرستاد .

۲ - برای خوانندگان دیگر شهرها

هر کس از خوانندگان شهرهای دیگر که بمعنی و داستان این صورت شگفت پی برده وزود تر از دیگران برای ما بنویسد یکسال پیمان را مفت برای او خواهیم فرستاد .

۳ - برای شاعران وسخنوران :

هریکی ازسخنوران که داستان این شکل را بنظم کشیده برای ما بفرستد شعر او را چاپ میکنیم و برای هر کسیکه بهترین شعر را سروده باشد یکدوره شاهنامه پنج جلدی چاپ خاور پاداش میدهیم .

پیمان



چامهٔ بخردانه

در شعر رسم و شیوه و طرز دگر خوشست
هر روز شعر تازه و مطبوع تر خوشست

آرایش سخن بخط و خال بود لیك
در این زمانه شیوه و طرز دگر خوشست

از این مکررات نمانده جوی اثر
باشد اگر سخن بجهان با اثر خوشست

تا لذتی برد دل و جان از شنیدنش
مضمون تازه شعر روانبخشتر خوشست

انسان ببوستان جهان است چون نهال
بخشد اگر نهال ببستان ثمر خوشست

گوید همواره آب روان با زبان حال
یکسر کدورت است اقامت سفر خوشست

جز از ره خطر نرسد کس بکام دل
پس تا بکام دل رسی ای جان خطر خوشست

خوش نیست دیدن رخ خوبان شوخ چشم
دیدار روی مردم صاحبنظر خوشست

باما نه خوش بود ستم و جور ای سپهر
جور و ستم بمردم بیدادگر خوشست

گر در بهشت آدم پرگوست نیست خوش
ور در سقر نباشد پرگو سقر خوشست

در انجمن اگر بتو نوبت رسد (فرات)
کن مختصر سخن که سخن مختصر خوشست

سالوارسان و مضرات آن

مدتی است علمای طب وشیمی دانان دنیا درصدد بوده وهستندکه دوائی اختراع کنند که معالجه قطعی سفلیس را بنماید که تاکنون چندین دوا را به تجربه رسانیده واعلانات منتشر کرده اند و هر یکی از آنان مدعی میشوند که علاج قطعی سفلیس دوای اوست وبس. یکی از آن دواها سالوارسان وترکیبات آن میباشد. یاددارم که در بیست وپنج سال قبل چه مسرت باطباء ومطلعین دنیا دست داد وقتیکه ارلیخ پروفسور معروف آلمانی در نتیجه زحمات چندین ساله خود بدنیا اعلان کرد که دوای قطعی سفلیس را پیدانمود. لیکن پس ازسالها تجربه ثابت شد که سالوارسان گذشته ازآنکه سفلیس را ریشه کن نمی کندخود آن ضررهای دیگری دارد که از جمله آنها اثرات سوءایست براعصاب وقلب می‌بخشد که رفع کردن این اثرات خود سختر از معالجه سفلیس است این بود که علمای طب و شیمی بفکر افتادند تصرفاتی در سالوارسان بکنند که از مضرات آن کاسته شود ودر نتیجه آن تصرفات است که نیوسالوارسان وترکیبات عدیده آن که هرروز اعلانات آنها درمجلات طبی خارجه نشر میشود پیدا شده اگرچه کارخانه که این دوا را می‌سازد همیشه سعی میکنند که ثابت کنند نیوسالوارسان وترکیبات مختلفه آن سفلیس را ریشه کن میکند اما پروفسورهای دانشمند طب که همیشه در باره دواهای جدید الاختراع مطالعه دارند بادلایل خود ثابت کرده اند که برخلاف ادعای آن کارخانه سالوارسان سفلیس را قطع نمیکند ودلیل این مطلب تجربه‌های زیادیست که شده و اطلاعاتیست که راجع به ساختمان جسمی انسان وترکیب شیمیائی سالوارسان وخواص میکروب سفلیس داریم که از روی این تجربه ها و اطلاعات قضیه روشن است.

باید دانست که سالوارسان از سم الفار ساخته می‌شود و سم‌الفار دارای گازی است باسم ارسنیك وکاور وسمیت سالوارسان بسته بکمی وزیادی کاور است که هرچه کاور کم باشد سمیت سالوارسان کمتر خواهد بود. نیز اگر کاور از ارسنیك مجزا شود ارسنیك مبدل بگاز گردیده قابل استفاده نخواهدبود.

هنری که ارلیخ و شاگردان او نمودند اینست که بوسایلی مقداری از

کاور را از ارسنیك خارج کرده و بجای آن مواد دیگری ترکیب کردند که باین وسیله هم سمیت ارسنیك کم شده وهم آن شکل جسمی خارجی خود را حفظ کرد وقابل استفاده طبی گردید .

اما نئوسالوارسان در آنجا ۲۰ درجه ازسمیت ارسنیك کاسته شده ولی هنوز هشتاد درصد سمیت آن باقی است . پس نیوسالوارسان هنوز سم کشنده است که مقدار زیاد آن چه انسان وچه حیوان را می کشد . از اینجاست که ما در مقام معالجه سفلیس نمی توانیم مقدار زیادی را از آن بتن مریض وارد کنیم والا خواهد کشت . واما مقداریکه خود مخترع معین کرده و در مقام معالجه بکار میرود اگر چه کشنده نیست ولی بالقطع در نتیجه سمیت خود عوارض دیگری دارد.

در اینجاست که باید بهمه کس فهمانید له این دوا اگر میکروبهای سفلیس را می کشد در نتیجه سمیت آن است والبته سمی که به بدن آدمی داخل میشود چگونه نسبت به بدن بی ضرر خواهد بود .

بهرحال از اینموضوع در جای دیگری بتفصیل گفتگو خواهیم کرد در اینجا میخواهیم بدانیم که اگر استعمال نیوسالوارسان فایده برای معالجه سفلیس ندارد پس برای چه درخارجه وچه در مملکت ما اینهمه عقیده باستعمال سالوارسان پیدا شده که گذشته از اطباء خود مرضاهم درسایه تجربیات ناقص خود علاقه مخصوص به نیوسالوارسان دارند که برای همه عوارض سفلیس تقاضای تزریق آن را می کنند ؟! همچنین بدانیم که آیا تزریق سالوارسان خدمتی بعالم انسانی یا خیانت بمردم محسوب میشود ؟ .

باید دانست که آرسنیك و ترکیبات آن مخصوصاً نیوسالوارسان اثر فوق العاده درباب امراض جلدی دارد که بواسطه زیاد کردن کلوبولهای قرمزخون وتغذیه جلد و ضد عفونی کردن آن امراضی را رفع مینماید . اینست که در مرض سفلیس چون عوارض آن مرض بر روی جلد ظاهر میگردد در نتیجه تزریق چند نیوسالوارسان زخمهای سفلیس از شانکر و زخمهای گلو و زخمهای لثه بزودی برطرف میشود . ولی خود میکروب سفلیس در خون باقی میماند .

پس چون نیوسالوارسان عوارض خارجی سفلیس را که شدیدترین وسیله برای سرایت مرض بدیگران است برطرف میکند نمیتوان گفت که دوای مزبور بکلی بیفایده است .

از طرف دیگر چون بیشتر مرضا مطلع نیستند که سفلیس گذشته از عوارض خارجی میکروبهایی هم دارد که درخون یادرغدد اسان لانه کرده و همیشه منتظر فرصت و وسیله است که بخارج بروز کند · بخیال اینها همینکه زخم خارجی خوب شد خود سفلیس هم خوب شده واینست که پس از رفع شدن زخم خارجی دیگر مقید بتعقیب معالجه نیستند .

اطبای مملکت ماهم برای حفظ صحت مردم بیش ازاین تقید ندارند که عوارض خارجی امراض را رفع کنند وچون برای چنین مقصودی نیوسالوارسان بهترین وسیله میباشد که پس از تزریق چند آمپول مبتلا بمرض خود را سالم دانسته‌ازطبیب تشکرنموده پی‌کار خود میرود ازاین جهت اطباء همیشه این‌دوا هارا استعمال میکنند .

درصورتیکه باچنین معالجه هنوز میکروب درداخل بدن باقی وهمیشه منتظر است که بخارج بدن بروز نماید چیزی که هست مردم درچنین مواقع عقیده پیدا میکنند که خود باد آن‌سفلیس خوب شده است که آن آثار راایجاد می کند و بعقیدهٔ خودشان برای رفع باد سفلیس سالی چندین مرتبه باید تزریق نمود، دیگر نمیدانند که باد سفلیس معنی ندارد بلکه درحقیقت خود همان‌سفلیس است که چون ریشه کن نشده دوباره عود کرده . ولی اینها چنین عقیده‌ای را قبول نخواهند کرد وبرای اثبات عقیده خود دلیل خواهند آورد که یك سال یا دو سال قبل مبتلا بوده و پس از تزریق چند آمپول سالوارسان بهبودی حاصل کرده است .

درنتیجه این عقیده باطل است که‌هرکس درمملکت ما که یکدفعه مبتلای مرض سفلیس شد تاآخر عمر مبتلا خواهد ماند و معالجه قطعی نخواهد کرد . اشتباه مرضاهم در واقع نتیجه استعمال نیوسالوارسان میباشد .

پس میتوان گفت که استعمال نیوسالوارسان گذشته ازضررهای دیگر در مملکت ما این ضرررا هم دارد که مانع‌معالجه قطعی سفلیس میشود و بجای‌خدمت بمردم خیانت باانها مینماید .

اگر درمعالجه سفلیس سالوارسان رااستعمال نکرده بعوض آن دواهای دیگر رااز قبیل جیوه وبیسموت که اثر آنها تدریجی ولی اساسی است استعمال نمایند دیگر مرضافریب نخورده ملتفت می شوند که مرض آنها چیزیست که باید بتدریج بهبودی یابد ومعالجه اساسی شود .

اگرهم پاره اطبا برای مرضای خود سالوارسان راصلاح میدانند لااقل باید بآنها بفهمانند که با استعمال نیوسالوارسان سفلیس ریشه کن نمیشود بلکه معالجه قطعی آن مرض همانا استعمال جیوه وبیسموت است .

نیوسالوا سان همینطور که درموقع تزریق فوری وارد خون میگردد بهمان سرعت از خون خارج می شود و فرصت زیادی برای گردش در بدن ندارد که همه جای بدن را بگردد . مخصوصاً غدد را که میکروب در آنجا بیشتر از دیگر جاها جمع میشود . ولی جیوه و بیسموت چنانکه متدرجاً وارد بدن می شود متدرجا هم خارج میگردد و اثریکه جیوه بغدد بدن می کند هیچ دوایی نمیتواند بآن اندازه اثر داشته باشد . اگر جیوه رااز خارج برروی غدد بمالند بتوسط خلل وفرجی که دربدن دارد وارد غدد میگردد وهرمیکروبی که در غدد جایگیر شده باشد برطرف می کند .

و چون میدانیم که میکروب سفلیس در دورههای دوم و سوم مرض خودرا ازخون بغدد میکشد ودرآنجا باقی میماند ازاینجهت صریحاً می نویسیم که در دورهای دوم وسوم مرض سالوارسان فایده ندارد مخصوصا درموقعیکه اثر خارجی و بعبارت اخری زخمهای جلدی را نداشته باشد که دراین موقع سالوارسان هیچگونه فایده نخواهد داشت .

این نکته را هم باید گفت که سمیت و قوه ضد عفونی سالوارسان نسبت بجیوه وبیسموت بسیار کم است .

یك کلمه می گوییم که نباید مبتلایان سفلیس از سالوارسان توقع رفع مرض را داشته باشند و از رفع شدن زخمهای جلد امید بهبودی کامل پیدا کنند . گاهی هست که اطباء پس از تزریق چند امپول سالوارسان خون مریض را تجزیه کرده و ثابت میکنند که خون او میکروب سفلیس ندارد . ولی نباید فریب این تجزیه را خورد . زیرا میکروب سفلیس زیر میکروسکوب دیده

نمیشود و دیده نشدن آن دلیل نبودن نیست فقط آثار میکروب که در غده نشسته است درخون دیده میشود . وممکن است درآن خون که برای تجزیه میگیرند هیچ اثری در باره بودن خون درغده بدست نیاید . نیزممکن است پس‌از استعمال دوا مخصوصا پس‌از استعمال سالوارسان آثار میکروب در خون ضعیف یا محو شده باشد و درموقع تجزیه دیده نشود . دراینصورت ازدیده نشدن آن یقین نمی‌توان کرد که میکروب ازبدن خارج شده مگراطبا غدد بدن را مورد معاینه قرار دهند نه خون بدن واین‌کار امروز ممکن نیست

خلاصه مطلب این است که برای معالجه سفلیس باید دواهایی استعمال کرد که برغدد اثر بکند و درآنجا ازمیکروب دفاع نماید وامروز این دوا تنها جیوه وبیسموت است وچون دراستعمال جیوه‌هم طرز استعمال و هم‌مقدار آن نسبت بحال مرضا تفاوت پیدا میکند از اینجهت در این مقاله نمی‌توانیم دستور صریح در زمینه این مطالب بدهیم بلکه باید دستور از طبیب معالج گرفت .

بهر حال دراینکه سالوارسان خدمت بمرضای مملکت ما نکرده خیانت می‌کند شکی نیست که باید ازاین کار جلوگیری کرد و راه این جلوگیری اتفاق اطبای مملکت است که درباره این موضوع دست بهم داده درباب تزریق سالوارسان با تقاضای مرضا موافقت نکنند و بهرمریض که مبتلای سفلیس است کاملابفهمانند که تزریق‌سالوارسان بدرد اوچاره نخواهدبود بلکه‌باید جیوه‌وبیسموت استعمال کرد .

از طرف دیگر باید بوسیله نوشتن مقالات طبی و تهیه تابلوهای‌متعدد و نصب‌آنها در مطب‌ها و مریضخانه‌ها بمردم حالی کرد که اگر مایل هستند مرض سفلیس ایشان ریشه کن شود باید از تزریق سالوارسان چشم پوشیده به استعمال جیوه وبیسموت بپردازند .

نکته دیگری را که باید درنظر بگیریم ارزانی جیوه‌وگرانی سالوارسان است که اگر از نظر اقتصاد هردو را بسنجیم خواهیم دید یکدانه سالوارسان نمره ۱۵ که قیمت‌آن پنج ریال است برای رفع سفلیس هیچگونه اثر ندارد

ولی با آن پنجریال می‌توانیم یك جعبه ده آمپولی جیوه را تهیه نمائیم که این جعبه بمراتب ازسالوارسان مفیدتر وگرانبهاتر است .

پس باید مرضا رعایت این نکته را هم کرده بیهوده پول خودرابمصرف بگدوایی نرسانند که هم بسیارگران وازانسوی بسیارکم فایده است بلکه چنانکه گفتم یکرشته اثرات سوئی را باخود دارد . بخصوص که سالواسان امروز یك وسیله‌تجارتی شده که علی‌الاتصال ترکیبات آن را با اسامی مختلف درست کرده بمردم بیچاره بقیمت گزاف می‌فروشند .

پس استعمال سالوارسان از نظر اقتصاد هم خیانت بمملکت است که بدینتوسیله سالانه پولهای گزاف بخارجه می‌رود . متأسفانه احصائیه گمرکی‌دردست ندارم وگرنه با ارقام علمی ثابت میکردم که سالانه چقدر پول برای خرید این دوا ازجیب ایران بیرون میرود که درمقابل‌هیچگونه استفاده برای معالجه‌برداشته نمی‌شود که البته باید بعداز این از ورود آن جلوگیری شود و پول مردم هدر نرود .

دکتر تومانیاس

پیمان : خوانندگان پیمان می دانند که آقای دکتر تومانیانس در پارسال مساعدت پر ارجی بما کرده و مقاله های دانشمندانه گرانبهائی برای پیمان فرستادند که ما هریکی را در جای خود چاپ کردیم . ولی این یك مقاله آقای دکتر .پایگاه دیگری دارد والحق در خور آنست که ما باردیگر درود و سپاس فراوان ارمغان دکتر دانشمند بسازیم . امروز ایران بتندرستی و نیرومندی نیاز بی اندازه دارد . ولی نباید پوشیده داشت که بیماری های ناپاك سفلیس وسوزاك ریشه‌ایران را می کند وامروز وظیفه هرطبیب غیرتمندیست که دراین باره راهنمائی از مردم دریغ نسازد .

آقای دکتر تومانیاس با آنکه رساله های جداگانه درباره این‌بیماریها دارد که ما اعلان آنهارا بارها چاپ کرده ایم باز از نگاشتن این مقاله سودمند خود داری نکرده اند واین خود بهترین گواه است که دکترما چه‌اندازه دلسوزی بمردم دارند .

تصاویر عریان

بدخواهان اسلام و ایران که همیشه درصدد افساد اخلاق مردم ایران هستند بوسائل گوناگون باین کار اقدام نموده ومی نمایند - چندی است بواسطهٔ وارد کردن تصاویر عریان با اشکال جور بجور بی شرمانه که مظاهر فساد اخلاق یا کلیدهای دروازه بی عصمتی باید نامید مقصود خودشانرا تعقیب میکنند - بسی شگفت آور است که بسیاری ازمردم بااین تصاویر منازل واطاقها وبعضی هم دکانهای خود را زینت داده وآنهارا پیش چشم اشخاص میگذارند هیچ هم اندیشه نمیکنند که با دیدن آنها در مغز اطفال معصوم خیالات شیطانی تولید ولرزه بپاکدامنی ایشان خواهدافتادبویژه درزنان که باعبارت برمعنای پیمان کهچون دل ساده ودریافت تندی دارند(۱) در آنان اثر دیگری خواهد نمود - پس برای جلو گیری ازمضرات آنها بهتر اینست که مقامات مربوطه بوسائل مقتضیه این تصاویر پوچ بی شرمانه را پاك جمع آوری نموده وبسوزانند وازآوردن آنها بایران سخت جلو گیری فرمایند

مرند غلامحسین حقانی (اسگونی)

پیمان : دولت کارخودرا کرده وآوردن آنها راقدغن نموده. اماجمع آوری کردن وسوزانیدن آنها وظیفه هر غیرتمندی است نه کار دولت.

---

(۱) شماره ۶ ص ۱۵ سال یکم

در پیرامون شعر

نگارشهای دیگران

گفت‌گوهایی را که درزمینهٔ شعر در دو شمارهٔ آخرسال یکم عنوان کردیم چون‌تاکنون درایران چنان گفت‌گوهایی نشده‌ازاینجهت اثر بسیاری کرده و از نگارش هایی که از دور و نزدیك می رسد پیداست که خوانندگان بیمان خواستار دامنه دادن به آن موضوع می باشند.

ماآنچه را که بایستی بگوییم درآن دوشماره سال یکم گفته‌ایم وکنونی بازگردن این‌در درشمارهای سال‌دوم تنها برای نگارش های دیگران است که‌میخواهیم هرانچه رسیده وازاین پس برسدچاپ کرده اگرپاسخی هم ازجانب مانیازمند است بدهیم. ولی برای آنکه‌اشتباهی درکار نباشد دراینجادوبارهٔ تکرار می‌نماییم که مادشمنی باشعرا نداریم و هرگز خواستار آن نیستیم که کسی در ایران شعر نگوید بلکه چنانکه درجای دیگری گفته ایم مابابن نکته‌نیك پی برده‌ایم که شعردر ایران ریشه دوانیده و پیشرفت بی اندازه کرده وبااینحال برافتادن بنیاد شعر در ایران کاری است نشدنی و از آن سوی شعر بهر حال هنری بشمار است و این هنر که درایران پیشرفت نموده چرا باید بکندن‌بنیاد آن کوشید.

چیزیکه هست بیشتر شعرای ایران در زمینه های ناسودمند بلکه زیان آور شعر می سرایند که نه تنها سودی از هنر خود بمردم نمی‌رسانند بلکه مردم‌رابی زیان هم نمی گزارند. شعر درایران‌بیشتر

در دربارها و میخانه‌ها پرورش یافته و اینست که یك رشته آلودگیهای چرکینی پیدا کرده · همه مقصود ما آنست که این آلودگیها بر کنار شود و شعر ساده و پاکیزه رخ نماید .

از این سپس هر آنچه نوشته در این زمینه برسد چاپ خواهیم کرد و اینك در این شماره نگارشی را که دوست دانشور ما آقای روایی از تبریز فرستاده چاپ می کنیم و پاسخ کوتاهی هم از خود بر آن می افزاییم :



آقای روایی می نویسد :

«دایر بشعر و شاعری خواستم شرحی بنگارم متأسفانه در قدم اول مصادف بمقدمهٔ شدم که اساس شعر و شاعری را همان تظاهرات عشقی و ذوقی قرارداده که سخت مورد اعتراض و انتقاد شماست و ناچار صرف نظر از نوشتن آن کرده و این است مقدمه را برای آگاهی شما در ذیل می نگارم :

بشر ابتدائی گاهی هنگام هجوم غم و اندوه و یا موقع شادی و شعف خاصه که این دو حال ناشی از شیفتگی و دلدادگی بود بی اختیار با برخی از کلمات و عباراتی زمزمه و همهمه میکرد بدون اینکه خود ملتفت چگونگی آن باشد و نامی بروی آن بگذارد حاکی از احساسات درونی او و بالطبیعه طرز جمله بندی و آهنگش غیر از طرز گفتار های عادی بود که خود نیز نمیدانست و یا متوجه نبود که این فرازهای غیر عادی چیست و از چه و از کجا تراوش میکند الااینکه آبی بدان بآتش درونی خود میریخت و دل خود را تسلی میداد. اکنون نیز درمیان ایلات صحرا گرد و روستائیان نمونه های بسیاری از آن جمله بندیها موجود است که

با آهنگهای بومی خودمیخوانند. بی شبهه حکم می توان کرد که این جمله بندیها وآهنگها تراوشهای همان قریحهٔ شعری وموسیقی است که برای بشر فطری وغریزی میباشد ومانند همه‌قوا وموالید طبیعت در اول بروز خودساده‌وناقص است ورفته‌رفته در سایهٔ ناموس تکامل ترقی کرده‌وصورت کنونی رابرخود گرفته

چیزی که جالب توجه است این است چنانکه مشهود میباشد از همان عهد اول نخستین ظهور وبروز این قوه دروجود بشر باتأثیرات غم‌انگیزواحساسات عشق آمیزو فکارذوقی وهوسات درونی توأم بوده‌چنانکه گویی بین اینها یك‌علاقه وارتباط معنری موجود ویاخود عشق و هوس این‌قوه رادروجود بشر برای شرح تأثیرات پرسوز و گدازی که دردل آدمی میگذارد استخدام کرده . درهردلی که ساطان عشق خیمه‌وخرگاه برافراخت ودر کشوری که لشگرغم بیغمابرداخت‌این‌قوه فوراً بترجمانی برخاسته ومانندآژانسهای اروپا بنشر وقایع واخبار آنجا میپردازد واین قوه فطری مادامیکه سادگی خودرا ازدست نداده بود همیشه باعشق و هوس دمساز وهمراز بود وباذوق ومحبت همه‌جا هم‌عنان میرفت ولی هر قدر بیشتر پیرایه وآرایش برخود گرفت وبهر اندازه زیادتر بلفافه‌های تصنع وتکلف پیچیده گشت بیشتر کدرپذیرفت ودر حقیقت سوی مجاز گرایید تابالاخره شاهد بازاری ویار هرجایی شدوباهر کس و ناکسی درآمیخت وباهررند وقلاشی بیاویخت تادرخم اخلاق و عادات هرقومی رنگی بخود گرفت ودردست هرجماعتی زمینه تازه بدست آورد.

این مقدمه موا ود ملکات و تصورات خود من است و از کسی اقتباس نشده کسی راکه در اساس شعر و شاعری اعتقاد این باشد البته

موضوعهای عشقی وذوقی شعررا نمیتواند مورد اعتراض قرار دهد مگر باندازه که عشق ورزان غیر طبیعی آنرا از خط حقیقت منحرف کرده ودرعالم مجاز خرابکاری نموده‌اند. ونیز باهمه مضرات اخلاقی که‌مدیحه سرایی وچاپلوسی شعرای قدیم دربر دارد بنده خود شعرا را مقصر و گناهکار نمیدانم هرعیب ونقیصه که در گفتار آنان باشد گناهش بتوده وارداست وآنهادرهمه حال تبعیت ازافکارعمومی ومقتضیات وقت کرده‌اند وجزاین چاره نداشته‌اند. شمابیست‌سال قبل ممکن نبود مطالب کنونی پیمان‌رابنویسید واکنون نیز گفتنیها بسیار است که نمیتوان گفت».

تا اینجا سخن آقای روایی بود. می گوییم: مااز عشق بیزاری نداریم و هرگز نمی گوییم که کسانی دل نبازند یا چون دل باختند بچامه سرایی نپردازند. آقای روایی بهتر میداند که درآذربایجان‌رسم بود که همینکه جوانی گرفتار عشق می گردید وراز اواز پرده بیرون می‌افتاد یامردی قهرمانیها ازخودنموده یابانجام کار بزرگی برمیخواست یا یك حادثه اندوهگین یـا شادی آمیزی روی میداد کسانی بیدرنـگ شعرهای عامیانه‌ساخته‌وبرزبانها می انداختند که گدایان‌دریوزه گرد آن‌را دم درها خوانده وبچه‌ها ازبر کرده در کوچه‌ها زمزمه مینمودند. شعر طبیعی اینهاست وهرکسی اینهارا دوست میدارد.

در زمان شورش آذربـایجان در یازده ماه که تبریز در محاصره سپاهیان محمد علی میرزا بود هفتـه ای نمی گذشت که شعر های تازه نسازند و برزبان ها نیاندازند تاآنجا که مجاهدان آنهارا درسنـگرهای خودمی‌خواندند.

در حادثه ویرانی ارومی بدست آسوریان تادیر زمانی در کوچه

های تبریز جز شعر های عامیانه که در آن باره ساخته بودند شنیده نمیشد ودریوزه گردان و گدایان آنهارا دم درها میخواندند .

اینهاست شعرهای طبیعی ! آن دهقان بچه مازندرانی که درباغ خود گیاه میچیند وباآواز بلند مناسب حال وجایگاه خود میخواند :

ازان بالا میاد یك کاه حوری همه چادر سفید سینه بلوری

شعر طبیعی این شعرهای اوست .

همه ایراد من آنست که شعرای ایران چراآنهمه از حال ساده وطبیعی دور افتاده‌اند وچراهرگز نگاهی به پیرامون خود نمیکنند ؟! چرا شعری که شایسته زمان وجای خودشان باشد نمی‌سرایند ؟!

اگرشعرای ایران سخن اززبان طبیعت می گویند آن فشارهایی که درسالهای پیشین روس و انگلیس بایران دادند که دل هرایرانی را داغدار کرد چرا کسی ازشعرا زبان بشکایت وبدگویی بازنکرد ؟!

در ایران حادثه دلگدازی همچون داستان عاشورای ۱۳۳۰ رویداد و جز یکی دو تن از سخنوران زبان بسوگواری نگشادند ؟!

از گذشته چشم‌می‌پوشیم . درهمین زمان نزدیك کدام حادثه‌ای راشعرای مابنظم کشیدند ؟! ازداستان گرفتاری شیخ‌خزعل خوانندگان پیمان آگاهی درستی دارند . آیا کدام‌شاعر ایرانی دربارهٔآن فیروزی گرانبهای تاریخی قصیده‌سروده ؟!

پس از نشر شمارهٔ هفدهم روزی دسته ای از دانشمندان : آقای سرور خان گویا و آقای محمد طاهر رضوی ومسیو ریپکا نمایندگان افغان‌وهند وچك‌اسلواك‌در کنگرهٔفردوسی وآقای میرزاملیل‌تویسرکانی

وآقای صفی نیا وآقای میرزا علی‌اصغر خان خازنی درخانه‌نگارنده این مقاله فراهم نشسته بودیم . آقای میرزا مایل که خویشتن از شعرا نیز می باشند نگارش های مرا در زمینه شعر عنوان نموده شرحی راندند و مقصود ایشان هم آن بود که شعر زبان طبیعت است و مانباید و نخواهیم توانست زبان طبیعت را ببندیم . گفتم : « من باشعری که زبان طبیعت باشد دشمنی ندارم . چیزیکه هست کمتر کسی از شعرای ایران با زبان طبیعت سخن می گوید . بااینهمه من باشعرا کاری نداشتم اگر زیانکاری آنان نبود » .

شعر رادر ایران بسه بخش باید کرد : یکی شعر های سودمند دودیگر شعرهای بیهوده وبیجا ولی بی‌زیان . سوم شعرهای زیان‌آور . شعرهای سودمند ازاین گفتارهای مابیرون است . ولی در باره دوبخش دیگر مثل پایین را بایدزد :

بچه‌هایی درباغی فراهم آمده چنانکه خواهش سال وحال ایشان است ببازی برخاسته‌اند که جست وخیزها نموده هیاهو بلند می‌سازند . مردی درآن نزدیکی بخواندن و نوشتن پرداخته و آن هیاهوی بچگان او را از کار باز میدارد . با اینحال او را نمیرسد که بر آنان پرخاش کرده از بازی باز دارد . لیکن هر گاه بچگان اندازه نگاه نداشته به شکستن درختها و کندن گلها برخاستند یاسنك پرتاب نموده بخانهای همسایه آسیب رسانیدند دراین هنگام است که باید جلو آنان‌را گرفت.

حال ما باشعرا همینست . بعبارت دیگر شعرا تااندازه نگاه بدارند اگرهم بیهوده گوییهابکنند وهوش وفهم خودراتباه گردانند مانکوهشی بران بیهوده گوییهای ایشان روانخواهیم داشت .

ولی چه باید کرد باآن فرومایگان نادانی که درشعرهای خود نام پسران می برند و ایرانیان را سر افکنده جهان می سازند ؟ ! یابان یاوه بافانیکه بیخردانه طعنه برخدا وپیغمبران زده مردم را بر باده گساری و بی پروایی دلیرمی گردانند؟! آیا دربرابر اینان میتوان بخاموشی گراییده؟! آیا اینها زبان طبیعت است .

آن آتشی که مغولان بایران زدند اگر شعرای ایران بازبان طبیعت سخن می سرودند بایستی تاقرنها جز بنفرین چنگیز وهگولا کوزبان باز نکنند و صدها دیوان برازسوگواری ونفرین وبیزاری گرداتند .

تیمور لنك آن همه کشتارها را در ایران کرد که در یکروز در اصفهان هفتاد هزارسر برید وپسر اودرتوس ده هزار سر خواست که چون سپاهیان ده هزار مرد پیدا نکردند سر های زنان و کودکان را بریدند اگر شعرای ایران سخن اززبان طبیعت میگفتند بایستی هزارقصیده بیشتر در نکوهش آنمرد پلید بسرایند .

آن دلیریها که شاه منصور مظفری با سه هزار سواره در برابر دویست هزار سپاه تیمورازخود نمود که تازمانها زبانزد خود تیموریان بوده اگردرایران شعرایی بودند که سخن ازروی فهم ودریافت برانند بایستی آنمرد دلیر ایرانی راموضوع صدها شعر گردانند .

ولی چه خواهید گفت اگر بشنوید که نه تنها یك قصیده درهجو آن دیو خونخوار سروده نشده بلکه شعر هـای بسیاری در ستایش او سروده شده وبهنـگام مرگش ماده تاریخها سروده واورا روانه «بهشت جاویدان» گردانیده‌اند ؟ !

چه خواهید گفت اگر بشنوید که شاعری که شاه منصوررا در

زند کیش ستایش کرده پس از مرگش که بایک سرافرازی بماندی مرد دیگر نامی ازو نبرده؟!

چه خواهید گفت اگر بدانید که شعرای زمان مغول شعرهایی سروده و چنگیز را فرستاده خدا ستوده‌اند که برای گوشمال مردم فرستاده شده بود؟!

ندارد گزیر از شهان روزگار — بود پادشا سایه کردگار
ولیکن سزاوار قوم و زمان — فرستد شهان را خدا بیگمان
گه از سایه لطف و گاهی ز قهر — دهد خسروان را خداوند بهر
اگر بندگان راستکاری کنند — همان از پی رستگاری کنند
شهی همچو ایشان بایشان دهد — که بیگانه به ز خویشان دهد
. . . . — . . . .
وگر بندگان راد گر گونه‌رای — بود خشم گیرد برایشان خدای
هم از خشم خود خسروی تیغ زن — فرستد بنزدیك آن انجمن
تو گویی که کاری ندارد دگر — نخواهد بماند یکی جانور
جز آزار مردم ندارد بیاد — نباشد بجز کار پیکار شاد
نه دیار ماند ازو نه دیار — برآید زکارش زگیتی دمار.

شعرهایی است که حمدالله مستوفی در شاهنامه خود در دیباچه داستان چنگیز سروده - آن حمداللهی که امروز گورش درقزوین امامزاده شده وزیارتنامه برایش ساخته‌اند.

شاید بگویید: حمدالله چون درزمان مغول میزیسته ناگزیر بوده که ازچنگیز بدنگوید. می گویم: پس نیك چرا گفته؟!... وانگاه چنانکه ما میدانیم او این شعرهارا پس از مرگ ابوسعید آخرین پادشاه

چنگیزی سروده ودرآن زمان هرگز ترس برای‌او درمیان نبوده.

از همه اینها می گذریم: بشاعر زمان ماچه‌می گویید که درباره تیمور خونخوار میگوید:

رایت تیمور شه گورگان　　چون بجهان شد علم داستان
حکمش‌ازایوانگه کیهان گذشت　　معدلتش زآدم‌وحیوان گذشت!

آن‌تیمور که ملیونها بیگناه را سربریده «معدلتش» تاحدی بوده که باید پس‌ازقرنها نیز ستوده شود!

آیا اینها زبان طبیعت است؟! آیا طبیعت خواستار اینست که مردم ازهر که بیشتر ستم دیدند بیشتر زبان بستایش اوباز کنند؟!

آقای‌روایی مینویسد: «گناه بگردن‌توده میباشد» آیاچنین سخنی دور از انصاف نیست؟! آیا این گناه توده است که امروز پس از قرنها که اززمان تیمور پلیدمی گذرد شاعری‌بیخردانه زبان بستایش«معدلت» آن دیو خونخوار می گشاید؟! چرا گناه بگردن خود شعرا نباشد که تو گوئی کاری جز ستودن این و آن نمی شناسند یا تو گویی هرگونه پستی وفرومایگی را درچامه سرایی روا می‌شمارند؟!

کسروی

گواه سبك مغزی است

تهی باشدش سر ز مغز آنکه گفت
که من برخی خاك پایت شوم
چو خود میشکی هم نیارد فدا
چرا می نویسد: فدایت شوم؟!

صدیقی

نادانیها

در ایران یکرشته عیب های زشتی هست که با آنکه زشتی آنها آشکار است انبوه مردم دچار آن می باشند وچون ما میدانیم که هرعیبی را چون گفتی باری خردمندان ویا کنهادان بترك آن می کوشند اینست که دراین سال دوم پیمان درهرشماره ازیکی ازآن عیبها گفتگو خواهیم داشت .

« من » چرا « بنده » باشد ؟ !

پارسال درباره عنوانهای پوچ مقالههایی نوشتیم وآن گفته های خودرا دراینجا دوباره نمیگوییم . تنها این نکته رابارديگر می نویسیم که دلبستگی بآن عنوان ها جز نشان سبك مغزی و كوتاه خردی نمی تواند بود .

کسانی می گویند : این کار چهزیانی دارد یا دارای چه ارجی است که اینهمه بدان پرداخته شود ؟ . . می گوییم : گذشته از آنکه بیهوده کاری نشانه سبكمغزی است اینگونه نمودها از هر کسی دلیل آلودگی درونی او می باشد . مثلا کسیکه از یکسوی خودرا « چاکر خانهزاد » می خواند و از آنسوی دیگران باید او را « سرکار » یا « خداوندگار » بخوانند این دورنگی دلیل آنست کهاو در کردار ورفتار نیز بر زیردستان چیره وستمکار وبر زبردستان زبون وستمکش می باشد .

مرد آزاده چنانکه بر کسی ستم نکرده واز کسی ستم برنمیتابد بدانسان هم نه « خداوندگار » میشود ونه « چاکر خانهزاد » .

یکی دیگر از اینگونه زشتی ها که تاکنون یاد آن نکردهایم کلمه « بنده » است که همیشه بجای « من » بکار میرود . ما نمی دانیم این رسم از کی پیدا شده و چگونه پیدا شده . این میدانیم که رسم بسیار

ننگین ویادگار دوره‌های زبونی است .

این کلمه درنامه‌نویسی‌ها (ترسلات) مانندهایی نیزدارد: مشارالیه معزی‌الیه اینجانب فدوی داعی احقر سرکار که همگی چرکین وهمگی ننگین است . ولی هیچیك بچرکینی وننگینی « بنده » نمی باشد . زیرا این کلمه گذشته از همه چیز دلیل پست نهادی گوینده اش هست .

آفریدگار همه را آزاد آفریده و کسی بنده دیگری نیست . ولی کسانی که بخیره خودرا بنده میخوانند چه شگفت که همیشه بنده وزیر دست باشند !

باین چند جمله بسنده کرده امید واریم که اثر این یاد آوری دلسوزانه خودرا بزودی نمودار یابیم . امیدواریم که غیرت ایرانگیری بیش ازاین‌میدان‌چنین‌ننگ‌زشت ندهد وازاین‌پس هیچ غیرتمندی‌زیربار چنین ننگین کاری نرود .

***

مقاله را با قطعه‌ای که آقای صدیقی سروده و از تبریز فرستاده بپایان می‌رسانیم . (۱) این جوان باکدل عیب دیگر کلمه«بنده» رادریافته مینویسد . «این کلمه گذشته ازآنکه عنوان زبونی ودستاویز چاپلوسی است میتوان گفت حس یگانه پرستی را نیز سست وناتوان‌میگرداند . زیرا بندگی بجز خداوند یگانه راسزاوار آدمی نیست » .

بندگی زیبنده آزادگان نیست

بر آزاده مردان نزیبد همی که‌خود بنده‌خوانندهربنده را
سزاوار نبود ترا بندگی بجز ایزد آفریننده را .

(۱) ماآن مقاله رانوشته بودیم که قطعه آقای صدیقی رسیده واین‌خود میرساندکه‌چگونه‌دلها باهم یکی‌است .

دشمنان دین چه کارها کرده اند؟

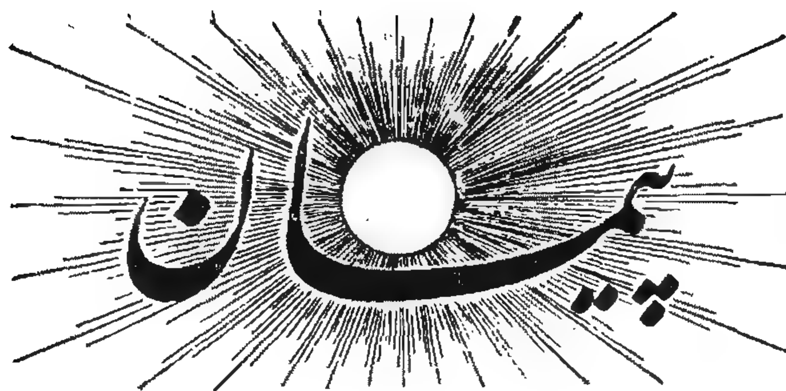
درشمارهٔ پانزده مختصری راجع بداخل نمودن مفسدین عقائد فاسدهٔ خودرا در دین مبین اشاره شد. ولی تعجب این است که مطلعین چرا مردم را آگاه نمی کنند و بازهم بعداز پنجاه سال که قرآن کشف الایات بطبع میرسانند این گونه اوهام را در حواشی و اوائل آن درج میکنند؟ بخاطردارم که شیخ اجل بهاءالدین عاملی در کشکول خود بسیاری از ثوابها که بجهة خواندن سور منقول است مجعول میداند و میفرماید مردی اینهارا جعل نمود و چون از او سئوال نمودند که چرا این احادیث را جعل نمودی گفت چون دیدم رغبت مردم بقرائت قرآن کم شده از این جهة این اخبار را جعل نمودم که رغبت آنان بقرائت قرآن زیادشود. و این نادان غافل از این بود که قرائت قرآن بجهة تفکر در آیات آن و عمل بمضامین آن است نه مجرد لقلقه لسان. چه فرموده اند رب تال القرآن و القرآن یلعنه. باری بنده عجبم در این است که وزارت معارف چرا از انتشار این گونه مطالب جلو گیری نمیکند. (مثل اعلانهائیکه دوافروشان برخلاف واقع بجهة خواص دواها واجناس خود منتشر مینمایند)

هنوز کتاب فروشان ما کتاب امیرارسلان وحسین کرد واسکندر نامه واینگونه کتب را چاپ ومنتشر مینمایند و کسی نیست ازآنان جلو گیری نماید. و هنوز مردم بجهة مطالب خود عقب رمال و طالع بین و جن گیر میروند و هر بی سروپای شیادی که دستش از هرجا کوتاه شد یك جلد کتاب جامع الدعوات ومجمع الدعوات خریده و در کوچه‌ها

فریاد میزنند رمالم طالع بینم دعا نویسم و باین وسیله جیب و بغل مردم خصوصاً زنهارا خالی می کند و کسی باو حرفی نمیزند بلی در سرزمینی که واعظ نمرهٔ اول آن روز بیست و هفتم ماه رمضان میرود بالای منبر و در آخر مجلس خطاب به زنها نموده میگوید پیراهن مراد بریدید خداوند آنهارا بمراد خود برسان یاخدا شمارا بمراد برساند. یامحض گرمی هنگامه میگوید هر کس قطرهٔ اشکی در مصیبت حضرت خامس آل عبا علیه السلام بیفشاند خداوند گناهان صغیره و کبیره اورا میآمرزد از مردم دیگر چه توقع توان داشت؟! درعوض اینکه مردم را توبیخ وسرزنش نموده وازاینگونه اموربازدارد خود مروج اوهام میشود. بلی یك زمان بوده که علماء عاملین بوده و کسی را در محضر آنان یارای دمزدن باینگونه ترهات نبوده حتی احادیث ضعیفه راهم نمیتوانستند بالای منابر بخوانند ومصداق کنتم خیرامةاخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکربودند وچنانچه بتواتر شنیده‌ام مرحوم حاج سیدجواد مجتهد قمی ازاین قبیل بودند و کسی را درحضرت ایشان مجال یاوه سرائی نبود ومورد مواخذه واقع میشد. وقتی روضه خوانی بالای منبر در قضیه اسب تاختن خوانده بود اسبها را نعل تازه زدند مرحوم مزبور فوراً فریاد زده بودند تازه‌اش دروغ کهنه‌است وازاین قبیل مطالب بسیاراست.

اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

ـ محمد حسین ناصر قمی



زبان فارسی

موضوع « پیراستن زبان فارسی » واینکه روز بروز از فزونی کلمه های عربی کاسته شود پیشرفت بسیاری کرده ومیتوان گفت که دیگر همه نویسندگان آبرومند این روش را پذیرفته اند . لیکن در جلواین پیشرفت یك مانعی هست که باید چاره آن کرد وآن اینکه چه بسا کلمه های عربی که فارسی آنها شناخته نیست واینست که کسانی گیر کرده ناگزیر می‌شوند همان کلمه های عربی را بکار زنند .

برخی هم نادانی نموده کلمه هایی از خود می‌تراشند که خطای بسیار زشتی است .

ما برای آنکه دستی بسوی هواداران « پیراستن پارسی » دراز کرده باشیم اینك دری را درپیمان باز می کنیم که درهر شماره گفتگوهایی دراین زمینه شده یکرشته کلمه های فارسی که گفتیم نیاز بشناختن آنها داریم یاد کرده شود :

***

۱ - ماهنامه مهنامه بجای **مجله**

این پیشنهاد را آقای فراهانی از سلطان آباد کردند وچون ازهرباره درخور پسند بود ما آن را پسندیده بکار بستیم که ازین پس همیشه بجای « مجله » نام « مهنامه » خواهیم آورد .

باداشتن کلمه های روز نامه و سالنامه بسی شایسته بود که مجله نیز که بیشتر ماه بماه انتشار می یابد « ماهنامه » نامیده شود . شاید کسانی خرده بگیرند

که همه مجله ها ماهانه نیست بلکه پانزده روزه هست و سه‌ماهه هست وچهارماهه هست . می گوییم :

« درنامگزاری اندك سازکاری بس » . خود « روزنامه » بهترین مثل میباشد . زیرا چه بسا روزنامها که سه روز یکبار نشر می یابد یادر هفته یکروز چاپ می شود وایراد هم ندارد . کلمه « ژورنال » اروپایی بمعنای « روزانه » می‌باشد ولی بیشتر آنرا بروزنامهای هفتگی نام می گزارند .

مثل دیگر : « قهوه‌خانه » که گفته می شود نه آنست که باید درآنجا قهوه خورده بشود . درقهوه خانهای امروزی چایی بیشتر خورده میشود بلکه قهوه هیچ خورده نمیشود .

۲ - باری بجای **لااقل اقلا**

در عبارت : « نفعی نرسانیدی اقلا زیان مرسان » ومانند های آن بجای اقلا « باری » باید گفت :

زنبور درشت بیمروت را گوی باری‌چون عسل‌نمیدهی نیش‌مزن.

درزبان تبریزیان این کلمه همیشه بمعنی درست خود بکار میرود وپیداست که یادگار آذری می‌باشد .

ولی درعبارت : « ازاین سودا لااقل صد تومان نفع شما خواهد بود » . ومانندهای آن بجای لااقل باید «دست کم» یا «اگر هیچ نباشد» آورد .

« باری» گاهی نیز بجای «بهرحال» بکار میرود : «جوانمرد گفت اگر بخواهم بدهد یا ندهد واگر بدهد منفعت کند یانکند باری خواستن ازو زهر قاتل است » . (گلستان)

۳ - سرانجام بجای **بالاخره عاقبت**

فردوسی میگوید :

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر ببار آورد همان میوه تلخ بار آورد .

پیشینیان گاهی باین معنی کلمه «بافدم» (بایش دال) بکار برده اند .
رودکی گفته :

گرچه هرروز اند کی برداردش   بافدم روزی بپایان آردش

بوشکور گفته :

چه بایدت کردن کنون بافدم   مگر خانه روبی چه روبه بدم

ولی این کلمه امروز معروف نیست .



۴ - پاك یکسر سراسر یکباز بجای **بالکلیه تماما بکلی**

بجای کلمه «بالکلیه» و «تماماً» و مانند های آنها کلمه های فارسی گوناگونی هست .

برخی کلمه «پاك» را می آورند : «ناگاه دزدان خفاجه برکاروان زدند و پاك ببردند»

هرکه پرهیز وزهد وعلم فروخت   خرمنی گرد کرد و پاك بسوخت
(گلستان)

فردوسی میگوید :

گرا مادر و خواهر ودختر است   همه پاك در دست اسکندر است

در جاهای دیگری فردوسی گاهی کلمه «سراسر» آورده .

سکندر سپه را سراسر بخواند   گذشته‌سخن پیش ایشان براند

گاهی هم «یکسر» یا «یکسره» را بکار میبرد :

همه یکسر اندر پناه منند   بدانید اگر نیکخواه منند

بازگوید :

که ما مرترا یکسره بنده ایم   بفرمان قیصر سر افکنده ایم

برخی هم کلمه های «بیکبار» یا «یکجا» می آورند مثلا : «این سخن بیکبار ساختگی است» یا «ادعای تو یکجا دروغ است» .

۵ - تن بجای **نفر**

در این عبارت : «سپاه او هزار نفر بودند» و مانند های آن بجای «نفر» کلمه «تن» باید آورد .

فردوسی گفته :

سه تن دید رستم که برتافتند — به تیزی در آن راه بشتافتند
که ما ده تنیم این سپاهی بزرگ — به پیش اندرون پهلوان سترگ



۶ - کس بجای شخص

درهمه جا بجای « شخص» کلمه « کس» میتوان آورد : « بامدادان که عزم سفر مصمم شد مگر کسی ازکاروانیان گفته بودش . . . » . همچنین بجای «اشخاص» در همه جا « کسان » میتوان آورد . بجای کلمه های « شخصاً » و « بشخصه» باید « خویشتن » و « بخویشتن » بکار برد . پیشینیان « بتن خویش » می گفته اند .

چنانکه ما این عبارت را در کتاب بیهقی می یابیم .

گاهی نیز بجای شخص کلمه «تن» بکار می‌برند : « تنی چند ازمردان . . . بفرستادند» (گلستان)



۷ - پیشینیان و پسینیان بجای متقدمین و متأخرین

کلمه « پیشینیان » مشهور است . « پسینیان » را هم با آن می توان سنجیده بکار برد . وانگاه کسانی هم بکار برده اند : « نیك بختان بحکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که پسینیان به واقعه ایشان مثل زنند » .



۸ - فرستاده بجای رسول ایلچی

در همه جا بجای « رسول » عربی و « ایلچی » ترکی « فرستاده » فارسی را می توان گزاشت . فردوسی در همه جا این کلمه را بکاربرده چنانکه می گوید :

فرستاده نیکدل را بخواند — سخنهای شایسته با او براند

پیشینیان « فرسته » را نیز می گفته اند که « فرشته » شکل دیگر آن کلمه میباشد .

هم باید دانست که « رسول » جز از « قاصد» است . قاصدنامه بررا میگویند که در فارسی « برید » یا « پیك » باید گفت .

خرده گیری

همیشه این دربروی خوانندگان پیمان بازاست . ولی باید خرده گرفت وسخن گفت . نکوهش بیجا یا سخنان نیش‌دار خرده گیری نیست .



خرده گیری پایین ازقم رسیده که نخست آن‌را آورده سپس بجواب می‌پردازیم :

اولا عجب‌دارم که شما برحسب عقیده خودتان که عبارت حکم آینه دارد و باید طوری باشد که مورد توجه نشود چنانچه در موقعی که انسان خودش‌را در آن مشاهده میکند مورد التفات نیست باوجود این کلمه‌های متروکی را استعمال میفرمائید که انسان بان آشنا نیست نه بنده آشنا نباشم مقصودمردمان فعلی ایران است اگر بخواهیم فرمایش سرکار را اجراء کنیم که عبارت را حکم آینه بدهیم باید لغت‌متعارف‌را بکار ببریم نه ازآن‌طرف‌فرنگی‌ماب و متعرب بشویم نه از اینطرف لغات متروك فرس را استعمال کنیم

ثانیا بعضی قسمتها نوشته شده است که مناسب با مقام‌فضل شما نیست مثل اینکه در صفحه ۵۲ شماره ۱۶ برآن عباراتی که از آن روزنامه نقل فرموده‌اید اعتراض شده‌است که «حقایق‌صحیحه چه معنی دارد حقیقت‌اگرصحیحه نباشد که حقیقت نیست » عرض میکنم توصیف حقایق بصحت برای تنبیه است چنانچه گوئی سرکارعالی . نمیشود گفت سرکار اگر عالی‌نباشد که سرکارنیست امثال این عبارت در فارسی و عربی درکلام خالق و مخلوق معصوم و غیر معصوم بسیاراست .

« دنبال‌او معلومات اساسیه چه‌تناسب دارد ؟ » تناسب آن واضح وآشکاراست . زیرا حقیقت صحیحه آن معلوماتی است که بنیاداو براساس صحیحی قرار داده شده باشد نه مثل معلومات عصر کنونی .

« مفا همه چیست؟ » مفاهمه مصدر باب مفاعله و در مقابل تفهیم و تفهم است یعنی دوطرف ازهم چیز یادگرفته وبهم چیزیاد میدهند .

«تبادل‌افکارچیست؟» تبادل افکاراینست که دونفر فکرشان‌را بیکدیگر میدهند

«مفکوره منحوس از کجا پیدا شده؟» تصدیق میکنم علاوه براینکه منحوس است چون استغراب دارد که بفرمایش سرکار عبارت از آینگی میافتد غلط هم هست زیرا که ماده فکر لازم و باین جهت دراسم مفعول باید متعدی بفی شود یعنی مفکور فیه گفته شود بازعیب اولی ازاو برداشته نمیشود

«پیشرفت وانکساف که بایکدیگر ردیف شده چه تناسبی دارد» این دوعبارت باهم ردیف نشده میخواهد بگوید باید دوقسمت تصمیم گرفت یکی راجع بهانکشاف مطلب و دیگری اینکه پیشرفت کنند یعنی عملی شود من نمیدانم صاحب این عبارت کیست سرکار هم اشاره نفرمودید ولی ازانصاف نباید دور شد بد عبارتی نیست دریك عبارت یك کلمه بیجا ادا کردن هم اهمیتی ندارد

عبارت هائی که درپشت این ورق نقل شده انصافاً تطویل بلاطائل و تکرار بیخود است

عبارت هائی که از سعدی در صفحه ٥٦ از این شماره نقل شد بسیار میشود بران خرده گرفت ولی بزرگی او مانعست که مثل من نادانی عیب جوئی از او بکند فقط برای نمونه عرض میکنم دشنام دادن گرفت چه معنی دارد دشنام که گرفتنی نیست باید گفت دشنام داد مختصر بی آلایش .

«وازسرخون او درگذشت» دراز شده باید گفت از خون او گذشت سر و در لازم نیست عبارت های دیگر هم هست که مورد اشکال است ولی مقام سعدی بسی ارجمند است باید چشم پوشی کرد بچشم محبت که نگاه کنی تمام عیبها پوشیده است بچشم بغض که نگاه کنی تمام ظاهر بلکه عیب هائی که واقعیت ندارد هم پیدا میشود باچشم سالم واقع آنطور که هست نمودار است ارباب تحقیق باید اول پرده های روی چشم را برداشته سپس وارد مرحله تحقیق شوند باز یادآوری میکنم مقصود من خدا شاهداست عیب جوئی نیست زیرا که بربزرگان خرده گرفتن غلط است چه بسا هست خطائی هم که باشد از مطبعه باشد مثل این جمله صفحه ٥٦ شماره ١٧ که یك عده بی سوادانی هم برخیزند ناجی را بجای منجی ومکفی را بجای کافی و جزء لایتجزی را بجای جزء لاینفك بکار برده قاطع الطریق را که خود جمع است قاطع الطریق ها جمع بندند» بدیهی است قاطع اسم فاعل ومفرد است مضاف به الطریق است که آن هم مفرداست یعنی راه زن درعبارت فارسی که بخواهی بکار ببری جمعش قاطع الطریقها می

شود یعنی راه زن ها واین بسیار از مقام ارجمند شما دور است که باین‌جهات التفات نداشته‌باشید باین‌جهته بنده اینطور حدس میزنم که عبارت قطاع الطریقها بوده آنوقت اشکال سرکار وارد است که قطاع الطریق چون جمع است نباید جمع بست بنابراین مطبعه اشتباه کرده که بجای قطاع قاطع نوشته درخاتمه از درازی سخن معذرت میخواهم وپیمان دوستی بامجله شریفه پیمان استوارمینماید
حسن طرفدار حقیقت

***

می‌گوئیم : درباره سادگی عبارت این راست است که باید جز کلمه های معمول را بکار نبرد . ولی آن رشته گفتار هایی را که ما درشماره های پارسال پیمان درباره زبان فارسی نوشتیم نباید فراموش ساخت . زبان امروزی که در نگارشهای روزنامه ها وداداره ها بکار میرود زبان ساختگی وبی‌بنیادی است که بیشك از میان خواهد رفت . زبان درست فارسی آنست که فردوسی در شاهنامه بکار برده وکتاب اسرارالتوحید ویکرشته کتابهای دیگر باآن‌زبان نگارش یافته است و ما نیز در نگارشهای خود آن زبان را برگزیده ایم و کلمه هایی را که بکار میبریم درآن زبان معمول است واینست که ایرادآقای خرده گیر را نمیتوانیم پذیرفت .

درباره عبارت « حقایق صحیحه» دوباره می‌گویم که حقیقت اگرصحیح نباشد حقیقت نیست واینست که درهیچ جا مانندهٔ آن عبارت را نمی‌توان پیدا کرد . عبارت « سرکار عالی » که آقای خرده‌گیر مثل آورده گذشته از آنکه عبارت عامیانه بی بنیادیست و درخور اعتماد نمی باشد باموضوع ما بی‌تفاوت نیست . بهرحال منظور ما در آن گفتار نکوهش از عبارتهای ساختگی وکلمه های ناروشن بود وهرکس که آن عبارت را که مثل‌آورده ایم بخواند آشکار می بیند که نویسنده عبارتهای ساختگی آورده . و آنگاه کلمه های او معنای روشن ندارد . این تفسیر هایی که آقای خرده گیر مینماید پاسخ گفته های ما نخواهد بود . زیرا یك عبارتی اگر ساختگی ونا روشن نباشد چه نیاز به تفسیر دارد ؟ !

« مفاهمه » را هرکس میداند که مصدر « فهم » از باب مفاعله است . ولی نخست آنکه ماسخن از زبان فارسی داریم وهرگز نمی توانیم هرچیزی را که درزبان عربی عنوان درستی دارد درفارسی هم روا بشماریم . دوم آنکه « مفاهمه » درخود زبان‌عربی نیز بکار نرفته اگر آقای خرده گیرعبارایی را سراغ

پرسش ـــ پاسخ

این در را همیشه در پیمان باز خواهیم داشت که اگر کسانی پرسشهایی می کنند پاسخ آن را بدهیم یا بخوانندگان پیمان واگزاریم که پاسخ بدهند .

***

پرسش :

درموضوع شمارههای پارسی چند پرسشی از شما می کنم کهاگر او ویاپاسخش ارجی دارد در نامه خودتان پیمان درج کرده تا هم مارا سرافراز وهم ما ودیگران را آگاه نموده اید .

۱ ـ دریك دو سه چهار الخ وقتیکه میم بآخر آنها میچسبانی می گویی : یکمدوم سیم چهارم ـ آیاآنهاییکه دوم را بایاء دیم می گویند درست است ؟ ودر سه سیم بایاء درست است یاسوم باواو ؟ این یاء و واو از کجا آمده ؟

۲ ـ درشش آنهاییکه ششتم باتاء می گویند درست است ؟

۳ ـ از ده بالا که میرود می گویی یازده دوازده سیزده آیامعنی اینها یك ازده دو ازده سه از ده است ؟

٤ ـ در سیزده وپانزده وشانزده نون دراینها از کجاآمده ؟

۵ ـ درچهارده وهفده و هجده زاء اینها کجا رفته ؟

٦ ـ آنهاییکه هاء هفده وهجده را مکسور می کنند درستاست؟

۷ ـ درهفده آیا درست او هفتده باتاء است؟

۸ ـ درهجده آیاشین بجیم بدل شده و تا افتاده و یا بعکس شین افتاده وتاء بدل بجیم شده است ؟

۹ ـ از بیست ویك تانود که اول عشرات آنها تلفظ میشود بعد

دارند که این مصدر یایکی از مشتقات آن در آنجا بکار رفته نشان بدهند .
سوم آنکه در آن عبارت کلمه مفاهمه پاك بیجا افتاده . و گویا مقصود از آن مباحثه می باشد اینك آن عبارت را دو باره در اینجا می آوریم تاخوانندگان درست دقت نمایند :

« این یك اصل مسلمی است که حقایق صحیحه ومعلومات اساسیه ازمفاهمه وتبادل افکار آشکار میشود . . . » .

درباره « تبادل افکار » دوباره مـی گوییم که عبارت ساختگی است و آنگاه کلمه «تبادل» درعربی هم نیامده است . اگرهم میآمد معنی آن «خودرابادیگری عوض کردن» میشد وبامقصود درست نمی‌آمد .

درباره « پیشرفت و انکشاف »تفسیری که آقای خرده گیر کرده بیجاست. زیرا عبارت درزمینه اندیشه ودریافت است و نامی از « عمل » درمیان نیست.

اینکه آقای خرده گیر سعدی رابزرگتر از آن دانسته‌اند که ایراد بر عبارت های اوبگیرند درست نیست . زیراهر کسی چه بزرك وچه کوچك بایداز نیك وبد او سخن راند . ولی آن ایراد هایی که برعبارتهای سعدی گرفته اند پاك اشتباه است . آنکه درباره عبارت « دشنام دادن گرفت » نوشته‌اند « دشنام گرفتنی نیست » باید دانست که « گرفتن» دراینجاها بمعنی «آغاز کردن» است. چنانکه درعربی کلمه « اخذ » بهمین معنی می آید .

درعبارت « ازسرخون اودرگذشت » کلمه «سر» بمعنی « قصد » یا «خیال» است چنانکه شاعر دیگری گفته :

بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
اگر موافق تدبیر من بود تقدیر .

مقصود آنکه : از قصدی که درباره ریختن خون اوداشت درگذشت .
و اینکه آقای خرده گیر عبارت : « ازخون اوگذشت » رابهتر دانسته باید گفت که خون گذشتنی نیست .

درباره «قاطع‌الطریق» سخن همانست که خود آقای خرده گیر نوشته وبجای آن « قطاع الطریق » درست می‌باشد .

کسروی

احاد از یازده تا نوزده چرا آنطور نیست ؟ آیا درست اینها ده ویك و دهو دو و سه است ؟

۱۰ ـ درسی وچهل وپنجاه تا نود از اینها پیداست که اصلشان سه و چهار و پنج الخ بوده است آیا بیك روش نبودن اینها که مثلا در سی فقط یك یاء زیاد شده و در پنجاه الف وهاء زیادشده ودر هفتاد الف و دال زیاد شده برای آنستکه همین طور وضع شده اند ؟

۱۱ ـ در شصت وصد آیا درست آنها باسین است ؟

۱۲ ـ دویست را چرا دوصد نمیگویند ؟

۱۳ ـ در سیصد چرا با یاء گفته و نوشته می شود؟آیا درست او سه صد است ؟

۱٤ ـ درپانصد الف از کجا آمد آیا درست او پنجصد است ؟

۱٥ ـ در هزار هزار وبالا تر که اکنون اورا ملیون وبلیون می گویند آیا درپارسی نامی جداگانه برای اینها هست ؟

۱٦ ـ آیا گرور لفظ پارسی است که از پانصد هزار ببالا ترجای اینها می نشیند ؟

۱۷ ـ این ارقام که ۱ ۲ ۳ ٤ ٥ الخ باشد که آنها را ارقام هندی گویند آیا واضع آنها کی و درچه زمان بوده ؟ واز چه زمان درایران آمده ؟ واز چه وقت درهمه‌دنیا رواج پیدا کرده ؟ آنچه آگاهی دراین باره دارید از ما دریغ نفرمایید

قم علیرضا خدا پرست

پاسخ :

۱ـ «دو» چون خودش باواواست در چسباندن بمیم‌هم«دوم» باواو باید گفت. «دیم» بایاء گویا تحریف عامیانه باشد . «سه» راهم ما در کتابهای

پهلوی «سو» باواو می یابیم و گاهی «سیه» بایاء و هاء که اکنون «سه» شده . پس دربارهٔ این سیم و سوم هر دو درست است

۲ ـ «ششتم» باتاء گمان ندارم درست باشد. گویا از نزدیکی به «هفتم» و «هشتم» این تاء راپیدا کرده .

۳ ـ در کلمه‌های «یازده» و «دوازده» ومانندهای آنها چنانکه خود آقای پرسنده گمان کرده ومانیز در شماره دوم پارسال نوشته ایم اصل آنها «یك ازده» و «دو از ده» بوده که مقصود «یك پس از ده» و«دوپس ازده» می باشد.

٤ ـ دربارهٔ نونی که در کلمه های «پانزده» و «شانزده» هست ودر «سیزده» و «یازده» نیز گاهی می آورند باید دانست که در خط پهلوی درآخر بسیاری از کلمه ها حرف «۱» افزوده می شود واین حرف درالف وبای پهلوی جانشین واو ونون وراء ولام می باشد . بعبارت دیگر حرفی است که چهار صدای گونا گون دارد . دانشمندان شرقشناس اروپایی که دربارهٔ خط وزبان پهلوی کوشش وجستجو دارند تاکنون راز این حرف را درنیافته‌اند که آیا خوانده می شد یانه وآنگاه اگر خوانده می شد صدای اوچه بوده واو یانون یالام یاراء؟.. ولی من درجستجو های خود در زمینه زبان پهلوی توانستم چگونگی آن حرف را بدانم وراز آنرا بشناسم بدینسان که درهنگام تنهایی کلمه آن حرف آخری هیچ گونه خوانده نمی‌شده ولی چون کلمه بیك کلمه دیگری می پیوسته یابعبارت دیگر ترکیب می‌شده دراین حال آن‌حرف آخری هم‌خوانده می‌شده وصدای آن گاهی نون و گاهی راء بوده . این‌موضوع دلیل های بسیاری دارد که دراینجا بیاد آنها نمی‌پردازیم . همین اندازه می گوییم که نون که درکلمه های یازده وشانزده ومانند های آنها پیداشده

صدای آن حرف آخری کلمه‌های یك و شش است که در تنهایی آن کلمه‌ها صدا نداشته ولی در ترکیب با کلمه « ازده » صدای نون پیدا کرده‌است.

۵ ـ در « چهارده » و « هفده » و « هجده » باید گفت زاء از میان افتاده است .

۶ ـ از روی قاعده باید هاء در هفده وهجده با زبر باشد واینکه مردم آنرا بازیر میخوانند باید گفت تحریف عامیانه است .

۷ ـ ازروی قاعده میتوان گفت که اصل هفده « هفتده » و اصل هجده « هشتده » بوده .

۸ ـ درهجده بقرینه هفده باید گفت شین بدل بجیم گردیده وتاء افتاده بویژه که گاهی آنرا « هژده » نیزمی گویند .

۹ ـ درباره اعداد این تاریخچه رابی گفتگو باید دانست که تاقرن های درازی شمارش مردم بدستیاری انگشتهای ده گانه دست بوده است که درشمردن هرچیز تاده پیش رفته از آنجا بازمی گردیدند. سپس که خواسته اند از ده ببالا بروند برای آنها نام نوینی نگزارده بلکه بانامهای «یك پس ازده » و « دو پس از ده » وماننداینها خوانده اند. ما اگرچه معنی کلمه «بیست» را که در پهلوی « ویست » میگویند نمیدانیم ولی یقین است که تاچند قرن دیگرهم مردم بهمان شمارش از یك تابیست بسنده کرده بالاتر از آن نمیگذشته اند . اینکه درعربی بیست را «عشرین» میخوانند که می توان پنداشت دراصل تثنیه «عشر» بوده دلیل دیگرست برآنکه دیرینترین شماره ها ازیك تاده بوده است .

سپس پس از قرنهای درازی چون نیاز ببالا رفتن از بیست پیدا کرده‌اند دیگر درانیجا « یك از بیست » و « دو از بیست » و مانند اینها

نگفته « بیست ویك » و « بیست ودو » گفته‌اند . مقصود اینست که همه اینهادریکزمان وبدست یکتن نبوده که بگوییم چرا درآنجابدانسان گفته ودر اینجابدینسان .

این ترتیب که ازیازده تا نوزده طور دیگر استو از بیست و یك ببالا طور دیگر درزبانهای اروپایی از فرانسه و انگلیس وماتند آنها نیز هست .

درعربی که بخلاف فارسی در«احدوعشرین» وبالاترنیزاحاد جلوتر برعشرات آورده می شود باز میانه «احد عشر» ومانندهای آن با «احد وعشرین» وماتندهای آن این فرق هست کهآن یکی مرکب است واین یکی باواوعاطفه آورده میشود واین خوددلیل دیگراست که قرنها مردم شمارهٔ را بالاتر از بیست نمی برده اند .

کوتاه سخن آنکه: یازده ودوازدهومانندهای آنها بجای خوددرست است و بیست و یك و بیست ودو و مانند های آنها نیز بجای خود درست می باشد .

۱۰ـدرسی وچهل و پنجاهومانندهای آنها کهسر گروههای شمارمی باشند «پنجاه» را میدانیم که اصل آن «پنج‌داه» بوده (زیرا اصل کلمه ده «داه» است کهشعرانیزبکاربرده‌اند.(۱))ـپس سبکتر گردیدهو پنجاه شده.«هفتاد» را می توان گفت که در اصل «هفت تاده» بود سبکتر گردیده . همچنین است«هشتاد»همچنین است «شصت» که دران سبکی بیشتر روی داده ازاینجا

(۱) رودکی گفته:

هفت سالار کاندرین فلکند همه گردآمدند در دو وداه

همو گفته :

اخترانند آسمانشان جایگاه هفت تابنده دوان دردو وداه

باید گفت که اصل «سی» و «چهل» و «نود» نیز چنین کلمه هایی بوده ولی چون تغییر بی اندازه بانها راه یافته است هیچگونه راه بشناختن تاریخچه آنها نداریم و نمیخواهیم تنها از روی گمان سخنانی در بارهٔ آنها برانیم.

۱۱ ـ شك نیست که درست کلمه‌های شصت وصد « شست » و «سد» می باشد.

۱۲ ـ در بارهٔ « دویست » شرحی در شمارهٔ دوم پارسال نوشته ایم که اصل آن « داه ویست » بوده بمعنی ده بیست. سپس سبکتر گردیده و « دویست » شده . این خود دلیل دیگری است که قرنها مردم شماره را تا بیست، پیش برده از آنجا دوباره باز پس گشته از یك آغاز مینموده‌اند.

۱۳ ـ «سه» را گفتیم که در کتابهای پهلوی گاهی «سیه» می نویسند ازاینجا «سیصد» را غلط نمی توان انگاشت .

۱٤ ـ الفی که در «پانصد» دیده می شود در «پانزده» نیز هست ازاینجا می توان پنداشت که فزونی نباشد ـ ولی ما آگاهی درستی در بارهٔ آن نداریم

۱۵ ـ در پارسی بزرگترین شماره « بیور » بوده که بجای ده هزار بکار میرفته.

در کتاب یادگار زریران که بزبان پهلوی است وجنك پیروان زردشت را بادشمنان آن پیغمبر می ستاید در بارهٔ شماره سپاهیان دوسوی چنین می گوید : « پس وشتاسپ شاه او کوه سر نشست زور (۱) ایابوت دواژده دواژده بیور . ارجاسپ خیونان‌خوتای اوکوه سرنشست اوش

(۱) این‌دفترچه پهلوی ازروی دلیلهایی که نگارنده دارد درآذربایجان نوشته‌شده واینست دربسیاری ازکلمه‌ها نزدیك بزبان ارمنی است . از جمله سپاه را در همه‌جا «زور» می‌نامد که درزبان ارمنی هم این‌است . واین مطابق است باترتیب اروپائیان که سپاه وابزارهای جنگی را زور یاقوه میخوانند .

زوربوت دوازده بیور بیور .» (۱)

دراین عبارتها که پیداست مقصود گزافگویی درشماره سپاهیان است که آن یکی را دارای ۱۴۴۰۰۰۰ تن واین یکی رادارای ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سروده اگر دسترس بشماره‌ای بزرگتر ازبیور بود بیشك بکار میرفت .

دقیقی هم که این داستان را بنظم آورده و در بارهٔ شماره سپاهیان گشتاسب شاه گزافه سرائی می نماید می گوید :

نیامد برین بر بسی روزگار که آمد بدرگه هزاران هزار

در باره کلمه بیور فردوسی نیز می گوید :

کجا بیور از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار

۱۶ ـ تاآنجا که ماآگاهی داریم کلمه کرور در کتابهای پیشین فارسی بکار نرفته واز اینجاست که می گوییم فارسی نیست، ولی نمیدانیم از کجا بفارسی درآمده.

۱۷ ـ درباره ارقام هندی خود ما جستجویی نکرده و آگاهی ازخود نداریم ولی دردایرةالمعارف اروپایی شرح درازی درباره آن هست که ما نمیخواهیم در اینجا بیاوریم. آنچه ما ازخودمان داریم اینست که ارقام اروپائی با ارقام ایرانی از یك رشته است که کم کم تغییرهایی یافته وازهم جدا گردیده‌اند .

---

(۱) معنی آنکه : «پس گشتاسب شاه بر سر کوه نشست سپاه اودوازده دوازده بیور بود ارجاسب خداوند خیونان هم برسرکوه نشست سپاه اودوازده بیور بیور بود»

کتابها

رهبر

ما این سخن را بارها گفته ایم که ایرانیان هنوز از آلودگیهای دیرین پاك نشده گرفتار آلودگیهای نوینی گردیده اند .

در اینجا در زمینه تالیف وچیز نویسی سخن میرانیم .

پیش از مشروطه آنچه درایران رواج داشت قصص بنی‌اسرائیل روایتهای اصمعی اشعار امرء القیس داستان جذیمة بن‌الابرش وماننداینها بود که خدا میداند چه عمرهایی با این افسانه ها و سخنان بیهوده تباه گردیده ! پس از مشروطه که هیاهوی اروپاییگری برخاست آنچه این هیاهو باخود آورد رمانهای الکساندر دما وامیل زولا وسخنان زهرآلود وبی سروبن شوپنهاور و نیچه و مانند اینهاست که امروز هزاران و صد هزاران مغزها بااین چرندها انباشته است .

هنوز آنها نرفته اینها آمده اند ! دریغ صد دریغ !

امروز نگارشهای روزنامها (نه همه آنها) چندان بوچ و بی‌مغز و دور از حال وزندگانی ایرانیان است که هر غیرتمندی از خواندن آنها دل افسرده خواهد بود .

ولی اگر گامی بسوی مسجد برداشته دراین روزهای ماه رمضان گوش بگفته‌های یك واعظ بدهیم آیا جبران دل افسردگی خواهد بود ؟!

چه بسا که دراینجا بداستان عوج بن عنق یا بقصه کرکرة بن‌سرسره که کالای بسیاری از واعظان ماست برخورده دردبرروی درد بیفزاییم .

جوانان ما که به پیروی غربیان بنویسندگی برمیخیزند و کتاب یا مقاله می‌پردازند نوشته‌های بیشتر آنان جز سخنان درهم و سردرگم که نتیجه خواندن کتابهای اروپایی است نمی‌باشد.

از آنسوی یکی از پیران بتازگی روزنامه‌ای برپا کرده. آن روزنامه را بخوانید تا ببینید که چگونه از جذیمة بن الابرش و از ابی دلامة واز خلیفه مهدی درفشانیها می‌کند.

همه اینها نتیجه سرگردانی است. نتیجه آن بدبختی‌هاست که در قرنهای گذشته ایرانیان دچار آن بوده اند.

مردمی همچون ایرانیان باید همیشه هوش وجربزهٔ خدادادی خود را بکارانداخته همیشه چراغ راه دیگران باشند. نه اینکه هوش وجربزه خود را بیکاره گزارده روزی کاسه لیس بزم اصمعی وهنگامی ریزه خوار خوان لارشفوکو شوند.

ما از آغاز نشر پیمان این آرزو را دنبال کرده‌ایم که کسانی از ایرانیان بدستیاری فهم وهوش خود بتألیف ونگارندگی برخیزند وهر کتابی از اینگونه که دیده‌ایم بستایش آن برخاسته‌ایم واینک در اینجا از کتابی که دوست دانشمند ما آقای برقعی بتازگی تألیف کرده ودیباچه آن را برای ما فرستاده اند گفتگو میداریم.

این کتاب از آنگونه کتابهاست که ما منظور میداریم و برای شناختن آن بهتر از همه اینست که همان دیباچه را در اینجا بیاوریم که خوانندگان پیمان هم از چگونگی آن آگاه شوند و از سودش بهره‌یاب گردند.

بنام دادار مهربان

قل هذه سبیلی ادعوالی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی
(قرآن)

بگو این راه منست که میخوانم فراسوی خدا با بینائی خود و پیروان خودرا
(ترجمه)

بارالها بنام تو آغاز کنم و بیاری تو راه انجام سپرم براین بار سنگینی که بر دوش دارم توانائیم بخش و در این راهی که میپویم پایم را ملغزان وبکار های ستوده رهنمایم باش و گوشهارا بر گفتارم شنوا و هوشها را برنگارشم دانا وبینا نما توئی دستگیر درماندگان و چاره ساز چاره جویان ودرود بر روان پاك پیمبران بویژه پیمبر آخرین ودودمان راستینش باد

دیباچه

در اندیشه من

ما اصابك من سیئة فمن نفسك
(قرآن)

هر بدی که تورا رسد از خود دان
(ترجمه)

جهان پهناوررا بر آدمیان تنگتر ازدیده مور ودلگیرتر اززندان گور می بینم.

آدمیان باآنکه از یك ریشه‌اند وجهان آرامگاه همگان‌وفرودگاه اینان وپیشینیان چنان از یکدیگر گریزانند که گوئی ددانند خون آشام و بخون یکدیگر تشنه‌کام این گریختگی‌را چه باعث‌است واین پراکندگی را چه سبب - مردمی که از گرد آمدن در یك سرزمینی ناچارند و از آمیزش بایکدیگر ناگزیر چرا پراکنده اند و باآنکه با همند از این رمیدگی درشکنجه افسردگی وهمند (۱)

---

(۱) مخفف هم مرادف غم

آنان که به پیشه ها وهنر های خود جهانرا آراسته و بمخترعات شگفت انگیز خویش گیتی را رونق بخشیده‌اند و از هزار فرسنگ و بیشتر فاصله‌را برداشته و بایکدیگر سخن‌سرایند چرا بارسنگین زندگانی را از دوش مردم برنداشته‌اند؟ اگر خردها پستی نمیگرفت وچراغ عقلها فروزان بود باید بجای اینکه جهانرا آرایش دهند دلهارا آرامش بخشند واز دیگر سوی آدمیان را چه سودای جنونی درسر افتاده که اززندگی خود خشمگین وهمچون سپندی بر آذرند

همانا همین موضوع نگارنده را وادار کرد که علت را جستجو کرده ودراین دیباچه بنگارم سپس دنبالهٔ مقصود را گرفته تا آن اندازه که مرا درخور راست نامهٔ (رهبر) را از نگارشهای سودمند انباشته کنم

نهفته نماناد که نیکبختی وبدبختی آدمی جز از گریبان خویشتنش سر بیرون نیاورده وشیرین کامی وآسایش روان وخرمی خاطرش بجهان وابسته‌نیست وبی جهت در رسیدن بآن گوشه وکنار گیتی را نگریسته و همی در تکاپو است ٠

اگر چنین بود که نیکبختیها وشیرین کامیها در بیرون سوی آدمی پدید میگشت چرا در هنگامیکه جهان مانند عروس بخت خودرابزیور ها آراسته و بر آدمیان جلوه میفروشد باز آنانرا زندان است؟ از یکسو شهرها آباد وراهها هموار وخیابانها سنگ فرش وقیر اندودو خانه ها دلگشا وبستانها خرم وزمینها بگاهای رنگا رنك آراسته و جز اینها که مایهٔ زیبائی جهان گشته است واز سوی دیگر خوراکها گوناگون وپوشاك هارنگارنك وزیورهادلفریب ومرکبهاتندرووآسان پوووسائل برخورداری از نعمتها آسان خلاصه هوا و آب وخاك با هرچه که با او و در اوست

فرمانبردار انسان باز آدمی جهانی چنین را قفس خود پندارد ومرگ را باهمه‌خرمی گیتی خوشوقتی شمارد بنابراین باید گفت که نیکبختیها وشاد کامیها دربیرون‌سوی آدمی نیست وبدون‌سبب آنرا جز درخود جستجو میکند (۱)

مردی چند را یافته و یاشنیده ایم که تهی دست بوده ویا در زندان تیره وتاری غنوده اند واز برخورداری ازنعمتهای جهان بی بهره واز آمیزش بادوستان و دلبران مهجور بوده اند با اینحال چندان خرم زیستند که گوئی دربند جهان نیستند آیا آنان را جز دلی پاك و اندیشه تابناك بوده است .

شنیدم نوشیروان را که بر بوزرجمهر (بزرگمهر) خشمگین گشت ودر زندانش افکند و بندش نمود چندی بر آن گذشت روزی کسری کس فرستادتااز بزرگمهر خبرآرد فرستادهٔ کسری آمد وویرا خرم وشادمان یافت از وی پرسید در این تنگنای زندان ودر زیرزنجیر گران از چیست که تورا خرم می بینم گفت معجونی از شش جزء دارو ساخته وطبیعت را بدان پرداخته ام اینست که می بینی خوشدلم باآنکه دربند بسی مشگل پرسید چنان معجونی‌را بازنما شاید روزی چنین برمن گذرد و از بکار انداختن آن ناچار باشم گفت :

داروی نخستین بر خدای جهان امید بستن‌و بدرگاهش پیوستن واز جزوی دل‌بریدن و رشته امید گسستن است .

دوم آنچه را که خدا خواهد شدنی است و ازو گریزی نه .

سیم شکیبائی بهترین چاره ایست که مرد گرفتار را بکارآید .

---

(۱) یکی از شعرای دانشمند عرب‌که اکنون ندانم کیست همین نکته‌را دریافته و گفته است.

[illegible] الناس [illegible] زمانا   وما لزماننا عیب سوانا

چهارم هرگاه شکیبائی نکنم چه کنم آیا اضطراب و بیتابی چاره ساز کار من تواند بود.

پنجم روزی چنین را شاید روزی سخت‌تر در پی باشد.

ششم از این هنگام تاهنگام دیگر فرج وگشایش است

فرستادهٔ آنچه را که دیده‌وشنیده بودبنوشیروان باز گفت کسری درشگفت‌شد وویرا آزاد ساخت.

بی شبهه جهانرا پستی و بلندی است و با آدمیان همچو موجی که تخته پارهٔ ایرا گاهی بزیر افکند وگاهی ببالا بازی میکند وقتی عزت دهد وگهی ذات بخشد نه بلندیش را اعتبار و نه پستیش را قرار است شگفتا از چنین روزگاری امید بهی داشتن اندیشه خردمند نیست با چه کس راه وفا سپرد و از چه کس شبانه کالای عیش و خرمی نبرد غرضم اندرز نیست همگان طبع جهانرا دانند و داستانها از ناپایداری وی خوانند بلکه مقصودم اینست نیکبختی که همگان خواستار ویند خودرا بخوبهای پسندیده آراستن و از خوبهای بد پیراستن است تاگیتی باهمه پست وبلندیها که‌دارد باطبیعت ها سازگارافتد .آراستگی آدمی جزاز مشاطه دین وآیین صورت نبندد دینست که آرامی بخش دلهای بیقرار است دینست که پستیهای جهانرا دردیده دیندار آسان نماید و بلندیهای ویرا ناپایدار وجزاینها از سودهای دین که دراین نامه کمی ازآن‌نگاشته آیدغرضم اینست که‌دراین نامه‌علل بدبختیها راجستجو کرده و نوشداروی آنرا پیدا کنیم اندیشه ام اینست که بجای آراستگی جهان آدمیان خود راآراسته کنند تااز سرگشتگی وارهند و از گم‌گشتگی بدر آیند وتا روشن گردد آدمی آنچه که خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد همچرن

آزمندی که آسایش خویشتن جوید و هرگز بآن نرسد تا از خوی بد خویش بیزاری نجوید و یاحسودی که در اخگرهای فروزان حسد اندر است و همچو پندارد که شکنجه‌اش راغیر ازخوی بد خویش سببی دیگر است

آنانکه از دین سر باززده بار های دل خود را سنگین کرده‌اند و راهرا دشوار وسهمگین همچون ره نوردی که با باری گران که بآن نیازمند نیست بلکه برزیان وی است راه بپیماید ودمی نیاساید ویاره‌روی که بیراهه رود و از فرودگاه مقصود پیوسته دور افتد و یا تشنه ای که برلب آب نما(۱) بارامید اندازد و خواهد که گرمی تشنگی خودرا ازآن شوره زار فرو نشاند

اینست اندیشه من واز خدای توانا دراینرماهی که میپویم یاری می جویم وخداست یار ناتوانان وپشتیبان بی پشتیبانان

---

(۱) مقصود نویسنده دانشمند از « آب نما » سراب است ، ولی بهتر بود خود همان کلمه را بکار می‌بردند . زیرا « سراب » اگرچه در عربی معروفست ودر قرآن نیز آمده : «کسراب بقیعة یحسبه الظمآن‌ماء» . ولی بایددانست که اصل کلمه « شوراب » است وازاینجا باید آن را فارسی دانست ودر نگارشهای فارسی بی تردید بکار برد . همچنین می توان اصل کلمه راکه « شوراب » باشد بکار برد . چیزی که هست چون شوراب کنون را باین معنی معروف نیست ومعنای دیگری ازآن فهمیده می شود (آب‌شور) از اینجا بکار بردن سراب ایمن‌تر خواهد بود . فارسی هرچه ازعربی پرهیز جوید وکلمه های عربی را بیرون کند باز اثرهایی از آن باز خواهد ماند . یکی از آن اثر هاهم این کلمه سراب باشد .

مهنامهٔ همایون

مهنامهٔ همایون را که در شمارهای پارسال اعلان کردیم اینک تا کنون سه شماره از آن انتشار یافته . برای آگاهی از اندازهٔ سود و ارزش این نامه بهترین راه بدست آوردن وخواندن آن میباشد .

این نامه گرامی هنوز تازه براه افتاده ولی خود پیداست که یکی از بهترین نامهای سودمند شرق خواهد بود .

همایون یك نامه شرقی است که رنك اروپایی بسیار کم دارد . کسانیکه هنوز فرق شرق و غرب را در نیافته اند این نامه را با آن دسته از روزنامهای ایران که بنیاد آنها اروپاییگری وهمهٔ نگارش های آنها بشیوهٔ اروپائیان است بسنجند وآن فرق را هویدا ونمایان بینند .

از سالهاست که بیمغزی بیشتری از روزنامهای ایران- آن گفتار های پوچ وبیخردانه وآن ترجمه های پست و بیسوادانه وآن رمان های لوس وبی ارج وآن زبونیها وفرومایگیها که در هر گامی از زیر نگارشها پیداست - برغیرت ایرانیگری من بر خورده همیشه اندیشه آنرا داشتم که توده ساده دل ایران ازاین نگارشها چه بهره بردارد و آیاانجام این کار مردم با آن نگارشها چه باشد وهمواره آرزویم بود که روزی هم خردمندان ودانایان بنگارش پردازند . وآخبران آن ناسزاکاریها را بنمایند.

خدای را سپاس که کنون گامهایی را در راه آن ازروی خود برداشته می بینم .

با یکا یك مقاله های همایون کار ندارم . روی همرفته آن بسیار نیکو و بسیارارجمنداست . بویژه نگارشهای دانشمندانه دوست گرانمایه ما آقای برقعی در زمینه شعر که چشمهای من ازآن نگارشها روشن است وامید وارم که این رشته را پیوسته دارند وریشه این ناسزاکاریها را گسسته گردانند واز پروردگار توانا فیروزی برای آنان می طلبم . **کسروی**

پیامها

قم آقای صفیر :

نگارش شما بعنوان نکته گیری برنگارش های من در زمینه شعر رسیده، رنج بیهوده کشیده و کار نابجایی کرده اید ! همانا شما ازشعرای غزلسرا می‌باشید و بدرد بیهوده گویی گرفتار هستید و چون آن نگارشهای من بشما برخورده بجای آنکه بچاره درد خود بکوشید و از این سپس ترک بیهوده گویی کنید ستیزه رویی نموده باین نگارش تند دشمنانه برخاسته اید .

شما در آغاز نگارش خود می نویسید : « بعمر خویش شعر نسروده ام . . . » با آن که آشنایان ما که شما را می شناسند بما خبر می دهند که این سخن سراپا دروغ است وشما تا کنون چندین هزار بیت شعر سروده و همیشه سرو کار بادلبر های پنداری یا خرابات دروغی داشته اید . ازجمله این بیت از شماست :

درصف ساده پرستان خرابات صفیر   ... بدو تردامن وقلاش تر ازمن نبود

نیز از شماست :

بجای آب می افشان کنید میکده زانك

به خاك بوسی آن جا صفیر می آید .

خودتان بگویید که دروغ باین آشکاری را برای چه نوشته اید وآیا چه سودی از آن بهره شما میتواند بود ؟ !

هم از این شعر ها پیداست که شما قافیه سنجی را دستاویز هر گونه بی آبرو گری وپرده دری ساخته اید بی آنکه زشتی این کار رادریابید . کنون بگویید مقصوداز خرابات چیست ؟! مرد خردمندی چرا خاك می آلود خرابات را ببوسد !؟ وآنگاه آنهمه شعرهای خراباتی که دیگران پیش ازشما سروده اند آیاچه سودی از آنها بهره گویندگان یاشنوندگان شده است که از این شعرهای شما بهره خودتان یادیگران باشد !؟

میدانم چه خواهید گفت . خواهید گفت اینها عبارتهایی است که معنی‌های دیگری از آنها مقصود است . چنانکه پیش ازشما دیگران این عذررا آورده اند .

ولی بدانید که این سخن عذر بدتراز گناه است . اینکه کسی « شناختن خدا » یا « از خودگذشتگی وپشت پازدن بقیودات »رامی یامیکده یاخرابات یااینگونه نامها بخواند خودنادانی وبی‌خردی است .

و آنگاه مگر این تاویل و عذر خواهی در همه جا پیشرفت دارد ؟
آیا درشعر پایین :

آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند

احلی لنا و اشهی من قبلة العذاری

از«تلخ وش» جز می‌تلخ مست کننده چه‌معنی دیگری مقصدمیتواندبود؟!

اما اینکه خودرا ساده پرست خوانده‌اید ازدو حال بیرون نیست : یکی آنکه براستی ساده پرست باشید . دراینجا باید شما رااز پست‌ترین وپلیدترین کسان شمرد و درخور هرگونه نکوهش دانست، دیگری آنکه براستی ساده پرست نیستید وتنها برای‌راه افتادن‌کار شعر وقافیه سنجی چنان‌تهمت زشتی را برخود روا داشته‌اید درآنحال بدا نادانی شما . بیخردآنکسی که‌ازبهر شعرخودرا آلوده هرننگی گرداند .

این رسم که بسیاری ازشعرا داشته‌اند وعشقبازی باساده رویان کرده‌اند این یك خیانت زشتی است که از آنان سرزده و ایرانیان را سرافکندهٔ جهان ساخته . بهرحال آن زمانی که شعرا آلوده چنین نادانیها بودند و گستاخانه زبان بهرزشتگویی بازمی کردند ودانسته ونادانسته تیشه بریشهٔ نیکنامی کشور خود می‌زدند سپری گردیده . امروز زمان دیگری است . امروز نیکنامی ایران گرانمایه‌تر ازهرچیز می‌باشد و کسانی که باگفتار یا کردارمایه‌بدنامی این کشور می شوند باید بیباکانه برسرآنان کوفت وهرگز نکوهش ازآنان دریغ نداشت

شما می پرسید : بزرگی که شعر را نکوهش کرده کیست ؟ . بسی شگفت است که شما آن بزرك را نمیشناسید . من اینك خود فرمودهٔ او را می آورم: « والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون مالا یفعلون » .

شما چه‌شاعرباشید وچه‌نباشید اگر ازخردبیگانه‌نیستیدنبایستی ازآن‌نگارش های پاکدلانه من دل‌آزرده شوید . آیا این برخود شعرا گواراست که مختاری

غزنوی درقصیده‌ای که سروده بیغیرتانه بزشت‌ترین گناهی اعتراف کرده وتذکره نویسان بیخردانه قصیده اورا درهمه‌جا نقل کرده‌اند؟! همچون انوری که قطعه در طلب شراب ساخته وخود روی شرم و آزرم را سیاه گردانیده واین قطعه اودر همه‌جا یاد کرده شده ؟! همه اینها از آنجا برخاسته که خردمندان همیشه دربرابر این نادانیها وفرومایگیها بخاموشی میگراییده اند وزبان بنکوهش نمی گشاده‌اند اگر کسی درآنزمان نکوهش انوری ومختاری رامی کرد دیگر سوزنیهاویغماها وصادق ملارجبهاوایرج میرزاها پدیدنمی‌آمدند وشما نمی‌توانستید بدینسان بیباکانه خودرا « ساده پرست » بخوانید .

***

دریغا ! من‌هرچه میخواهم درباره شعرا کوتاه بیاورم باز میبینم سخنهای گفتنی بسیار است وهرگز نباید خاموش نشست

چه دشوار است که آدمی عیبهایی را در مردم خویش سراغ گیرد : کهاگر بگوید شرمساری آن‌بهره خودش خواهدبود واگرنگوید خیانت‌بزرگی را بآن مردم کرده .

من دوست میداشتم این شعرا ایرانی نبودند تامن آزادانه می توانستم عیبهای آنان را موبمو گفته وهمچون‌آفتاب روشن گردانم که یکی‌ازبدبختیهای ایرانیان پیدایش این شعرا درمیان آنان است .

اگر کسانی از بیگانگان زبان پارسی یادگرفته ودر شعرهای شعرا بغور پرداخته بخواهند ایرانیان را تنها از روی آن اشعار بشناسند مردمی خواهند شناخت : چاپلوس وستمکش ویاوه‌گو و دشنام ده ونمك ناشناس — مردمی که زنان زیبای خودرا گزارده باجوانان ساده رو عشقبازی کنند . مردمی که از هرکه ستم‌بیشتر بینند ستایش‌او بیشتر کنند . مردمی که یکروز پیغمبران و امامان را بدرجه خدایی برسانند وروزدیگر بگفته‌های آنان ریشخند نموده بیباکی وشرب الیهود زاندازه بیرون کنند .

آیا ایرانیان چنین‌اند ؟ . .

. . آخرای ناهاتان ! آنجوانی که درسادگی بجای زنانش گرفته باوعشقبازی نمایند دیگر درو غیرتی‌بازنمی ماند . دیگر ازو مرد شمشیرزن برنمی‌آید. دیگر

او پرده‌اش دریده شده که اگر زنده بماند وخدای نکرده روزی نیرویی در دست کندصدها پستی ازو نمایان خواهد بود!

مردم ایران باید همه این شعرای بی آبرو را دور بریزند واز آنان بیزاری جویند. واگر ازمن بشنوند از گذشته تنها بفردوسی که شاعر آبرومند وسرفرازی بوده بسنده کرده ازدیگران وشعرهای آنان چشم پوشی نمایند.

اینان زمانی برخاسته‌اند که دوره زبونی واسیری ایران ودرسایه چیرگی ترکان و مغولان رشته اخلاق پاك گسیخته بوده. اینست که از سراپای گفته های آنان جز زبونی و خواری و سرشکستگی هویدا نیست، اینست که صدگونه بیشرمی وبی‌آبرویی ازسخنان آنان نموداراست.

ولی امروز که دوره آزادی وسرفرازی ایران است امروز که‌ایرانیان باید بکوشند ودرسایه خردمندی وگردنفرازی برسراسر جهانیان برتری یابند— در چنین روزی چه سزاست که آن شعر های آن چنانی در میان مردم پراکنده باشد؟!

امروز که ایران بیش ازهمه بجوانان گردنفراز وجنگجو وجانباز نیازمند است چه جای آنست که شعرهایی در عشقبازی با جوانان برسر زبانها باشد؟!

امروز نه‌دورهٔ سنجر است و نه‌باید اشعار پوچ و بیمعنای شاعراوانوری راکسی بخواند!

امروز نه دورهٔ مغول است ونه‌باید گفته های بیغیرتانه شعرای آنزمان راکسی بشناسد!

هرگز نباید فریب آن‌را خورد که‌کسانی از شرقشناسان اروپا هوادار این شعرا میباشند ودرباره آنان کتابها می‌نویسند. زیرا بیشتر این شرقشناسان کار کنان سیاسی دولتهای اروپا بوده‌اند وما ازکجا بدانیم که این‌کار ایشان‌خود سیاستی نبوده واز‌ترویج این شعرها آن‌نتیجه رانخواسته‌اند که ایرانیان‌ومسلمانان رابه بیدینی وبیبا کی دلیر گردانند؟!

این درباره گذشتگان است. اما شعرای امروز یك‌کلمه می‌گویم که باید سخن بازبان امروزی وشایسته امروز بگویند وگرنه بیهوده عمرخود ودیگران را تباه نسازند.

آن شعرایی که غزلهای بیجا می سرایند کار بیهوده می کنند ومغزخودرا فرسوده می‌سازند

آن کسانیکه شعرهای خراباتی می‌بافند ودم از شاهد و ساده می‌زنند بیشرمی خودرا بجهانیان میرسانند.

آن روزنامه‌هایی که اینگونه شعرها را چاپ میکنند نوشته بنادانی خود بدست مردم میدهند.

کسیکه امروز شعر می گوید اگر هوش برسر خوددارد اگر غیرت ایرانیگری بزرگ و ریشه اودویده باید زبان به بند کشاید وعیب‌های توده‌را بگوید تردامنی زنان را نکوهش کند مردم‌را براستی ودرستی و گردنفرازی برانگیزد.

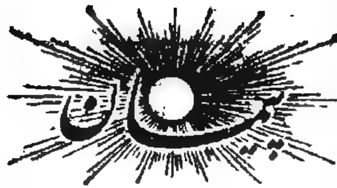
آنهمه شعر های خراباتی گفته اند بس است. آنهمه غزل درستایش چشم وابروی یار پنداری سروده‌اند بس است. آنهمه چاپلوسی‌ها کرده‌اند بس است، آنهمه طعنه بشیخ وزاهد زده‌اند بس است. آنهمه ستایش پیر میفروش (ملا حزقیل) کرده‌اند بس است.

ماامروز صد درد داریم که درمان همه آنها گفتن است. کسانی اگر زبان گویا دارند دراین زمینه ها بگویند که سودی بمردم برسانند وگرنه بیهوده عمر خود و دیگران را تباه نگردانند. بخیره مغز خودرا باآن‌اندیشه های‌پوچ فرسوده نسازند.

امروز زبانی که بساده پرستی باز می‌شود باید آن‌را برید.

من این سخنان راجز بنام غیرت مسلمانی‌وایرانیگری نمیرانم. ومقصودی جزاز رهنمایی‌ندارم. کسانی اگر ایراد بجایی دارند بنویسند. وگرنه دشمنی وبدگویی جز نادانی وبیخردی نخواهد بود.

این رسم در ایران بسیار زشت است که هر کسی زبانش تندتراست و اندیشه ودستش کند. ماهرچه می‌نویسیم می‌شنویم کسانی گله از آن دارند و در اینجا وآنجا بدگویی می کنند. ولی هرچه نگران روزنامها می‌شویم که مگر یکی ازآن بدگویان پایی جلوگزارده سخنان خود را بنویسد تاما نیز بدانیم هرگز نوشته‌ای را نمی‌بینیم. اگرگاهی هم یکی می‌نویسد همچون نگارش آقای صفیراست که باید کنار گزاشت وازچاپ‌آن چشم پوشید. **کسروی**



گزارش شرق وغرب

در مدت دوماه گذشته یکرشته حوادثی روی داده که برخی از آنها را که بایران ارتباط دارد یا از جهت دیگری درخور یاد کردن است در اینجا فهرست‌وار می‌شماریم :

۱ — جشنهای هزاره فردوسی درشهرهای اروپا

در دنباله جشنی که درتهران و دیگر شهرهای ایران بنام هزاره‌شاعر بزرك ایران فردوسی گرفته شد سفارتخانه‌ها وقونسولخانه‌های ایران‌در کشورهای بیگانه هر یکی جشنی برپا کردند . گذشته ازین بیشتر دولت های اروپا نیز جشنهای باشکوهی برپاساختند . ازجمله درروسستان هنوز بیش‌از آغاز جشن‌در خود ایران جشنها ونمایشها آغاز شده‌بود که درهریکی ازشهرهای مسکو ولنین گراد و تفلیس وباکو و استالین‌آباد (پایتخت تاجیکستان) و کیف وایروان وقازان و تاشکند وعشق‌آباد ودیگر شهرهای معروف نمایشهایی نموده‌شد . همچنین دانشمندان ایران شناس روسی که می‌توان گفت امروز درایران شناسی ازدیگر مردمان اروپا وامریکا پیش افتاده‌اند ترجمه‌هایی ازشهنامه وازبخشهای آن‌بزبان روسی و گرجی ودیگرزبانها کردند . نیز دولت چندجلد کتابی که مقاله‌هایی‌را از ایرانشناسان روسی درباره فردوسی واسدی ودر زمینه‌های دیگر در بردارد چاپ نموده بایران برای کسانی ازدانشمندان ارمغان فرستاد . نیزمجله‌سیتروئیم شماره‌ای را خاص فردوسی کرده باآرایشهایی بیرون داد وبایرانیان ودیگران فرستاد .

در انگلستان یکرشته میهمانی‌هایی بنام شاعر ایران داده شد و نطقهایی کرده شد .

نیز جزوه ای باخرج بانك شاهنشاهی ایران درباره فردوسی و ایران بایکرشته عکسها وگراورها چاپ ودرایران واروپا پراگنده گردید .

نیز درآلمان جشنهایی بدستیاری دانشگاهها ودیگر انجمنهای علمی گرفته شد و دولت آلمان نیز دران نمایشها شرکت داشت . از جمله در

هامبورك قونسولگری ایران بهمدستی دانشگاه هامبورك درشانزدهم آبانماه جشن باشکوهی برپا کردند که انبوهی از نمایندگان سیاسی دولتها و از کارکنان حکومتی هامبورك ونمایندگان روزنامها و دانشمندان بزرك آلمان شمال‌شرقی و یکدسته از پرفسوران سالخورده با همه ایرانیان هامبورك دران جشن شرکت نمودند . نخست پرفسور رابن رئیس دانشگاه نطقی کرده فردوسی‌را «بزرگترین شاعر گیتی» ستود سپس پرفسور شتروتمان که یکی از شرقشناسان آلمان و رئیس دانشگده شرقی دانشگاه می‌باشد بگفتار پرداخته بعنوانهای «فردوسی و ایران» و «فردوسی وما» یکرشته سخنانی سرود پس‌ازهمه‌آقای میرزاحسین خان دلباك قونسول دولت ایران که خودیکی ازبنیادگزاران جشن بود گفتاری درزمینه ایران و نژادآری ایرانیان و فردوسی پرداختند وبدینسان نمایش و جشن فیروزانه بپایان رسید . (۱)

نیز درفرانسه درپاریس وسوربون جشنهایی بنام فردوسی گرفته شده که روزنامه‌های فرانسه شرح آنرا می نویسد .

در سوید نیزدرموزه پادشاهی آنجا جشنی باشکوه انجام یافته .

درایتالیا جشنی بریاست خودسینیور موسولینی برپاشده وازجمله‌حکمران روم یکی‌از میدانهای روم را بنام «فردوسی» نامیده است .

کوتاه سخن دربیشتر شهرهای اروپا این جشن برپا بوده و روزنامها درهمه‌جا ازفردوسی وایران سخن میرانده‌اند .

۲ — شکایت دولت عراق دربارهٔ‌سرحدخودازایران

یکی دیگر ازحوادث آنکه دولت عراق ازدست ایران بانجمن جهانیان شکایت نموده بعنوان آنکه دولت ایران بقراردادیکه راجع بحدود ایران وعراق درسال ۱۹۱۳ میلادی درمیانه بسته شده پای‌بندی نمی‌نماید وهمیشه در صدد تجاوز است . گویا دولت ایران‌هم بداوری انجمن‌جهانیان رضایت بدهد .

۳ - جنك پاراگوی وبولویا

موضوع جنك خونریزانه پاراگوی وبولویا را بارها در پیمان نوشته‌ایم . نیز درمهرماه نوشتیم که پس‌از پنجسال خونریزی چون هردودولت

---

(۱) صورت نطقها برای ما فرستاده شده ولی چون درروزنامهای فارسی پیش از این چاپ یافته حاجت بتکرار آن ندیدیم .

(۱) ما انجمن بزرگ ژنو را «انجمن همدستی مردمان» مینامیدیم که ترجمه زیرلفظی نام اروپائی انجمن میباشد ولی چون این نام دراز است و از آنسوی روزنامه شفق‌سرخ نام «انجمن جهانیان» را برگزیده ماهم آن نام‌را بکارخواهیم‌برد.

عضو انجمن جهانیان هستند انجمن در کار آنان دخالت نموده و رسیدگی بان بکمسیونی واگزار گردیده است . نتیجه آن کمسیون این شده که کمیته‌ای برای جستجو ورسیدگی برپا گردد وپس‌ازمدتها تازه کمیته درآخرهای آبان راپورت خودرا پرداخته ودرآن راپورت پیشنهاد می کند که یك کنفرانس برای آشتی دادن درشهر بوینوس ایرس (درامریکا) برپا شود که درآن کنفرانس دولتهای امریکایی ارژانتین و برزیل و شیلی و پرو و اتازونی اختیار حکمیت داشته باشند و اگر تا دوماه آشتی‌وآرامش برپا نگردد موضوع بداوری دیوان لاهه واگزار گردد .

درحالیکه انجمن جهانیان مشغول این نقشه برای‌درست کردن‌ریش‌سفیدان می‌باشد ازانسوی پاراگوی وبولویا سرگرم کشتار جوانان یکدیگر می‌باشند . ازخبرهاییکه آژانس داده یکی‌اینکه دولت بولویا فرمان‌داده کههمه مردانی که توانای تفنك برداشتن می باشند باید بجنك رهسپار شوند . نیز آژانس خبر داد که رئیس جمهوری بولیوی سالامانکا بدست دشمن گرفتار گردیده ولی‌سپس گفت : راست آن خبر اینکه سامانکا در هنگامیکه در میدان جنك رسیدگی بسپاهیان خود میکرده بدست همان سپاهیان گرفتار شده و اینست که از کار کناره کشیده وا کنون معاون اوکابینه درست نموده ومیکوشد که جنك راباپاراگوی سخت دنبال نماید واینست که بتازگی حمله‌های سختی بسپاه پاراگوی کرده‌اند .

این خبر ها میرساند که در حالیکه انجمن ژنو کمیته و کمسیون برای کار آن دو دولت درست می کند و راپورتها بیرون میدهد آنان بسختی‌کار کشتار را دنبال می‌نمایند و شاید نامردان هردوسوی پاك نابود شوند دست ازجنك برندارند .

درجای دیگر گفته‌ایم که یکی ازعلت‌های این خونریزی چندساله‌دخالت کارخانهای ابزار جنك‌سازی است که برای‌آنکه بازار خودرا گرم‌دارندنمیگزارند آتش‌جنك درمیان‌آندو دولت کوچك خاموش گردد . انجمن ژنوهم بایستی‌پیش‌از هرکاری جلوگیری از فروش توپ وتفنك بان دو دولت جنگجوبکند . ولی تا کنون گامی دراین راه برداشته نشده وجهت‌آنکه بسیاری ازدولتها کهخودشان توپ و تفنك ساخته می‌فروشند هیچگاه نمی خواهند جلو آزادی داد و ستد گرفته شود .

از روی قانون عام اروپا بازرگانی باید آزاد باشد واین‌قانون برهرچیز دیگری پیشی‌دارد !

٤ - میانه یوکوسلاوی و مجارستان

در این چند ماه دو موضوع مهم در انجمن جهانیان مطرح بود که اگر بی گفتگو حل نمیشد هریکی علت دیگری برای پیدایش جنگ در میان دولت‌های اروپا بود ولی‌چون کنون‌را بیشتر دولتها ازجنگ گریزان‌می‌باشند و درزمینه این موضوعها تاتوانسته کوشش بکاربرده‌اندابنست که هردوموضوع‌باآرامی وآسودگی بپایان‌رسیده و بامیرسد .

یکی‌ازآن دوموضوع داستان سارمیانه فرانسه وآلمان می‌باشد که‌چون هنوز بپایان‌نرسیده گفتگو ازآنرا بشماره دیگر بازمی‌گزاریم .

موضوع دیگر که بپایان‌رسیده داستان دشمنی‌است که میانه یوکوسلاوی و همراهان او بامجارستان برسر کشته شدن الکساندر پادشاه یوکوسلاوی برخاسته بود .

داستان کشته شدن الکساندر را همراه بارتو وزیر خارجه فرانسه در مارسیل درشماره‌های پیش یاد کرده‌ایم .

چنانکه در آنجا گفته‌ایم علت این پیش‌آمد آنکه کرواتی که بخشی از یوکوسلاوی‌است و دارای سه ملیون کم‌بیش می‌باشد و از سال ۱۹۱۸ که جزو یوکوسلاوی شده بسیاری ازمردم آنجا خواهان استقلال می‌باشند و در این راه کوششهایی می کنند . ازجمله دسته‌ای ازایشان دسته‌بندی برای‌آدمکشی داشته‌اند و چنانکه سپس دانسته شد پیشوای ایشان دکتر پاولیچ نامی بوده سر انجام اینان قصد کشتن الکساندر پادشاه یوکوسلاوی را که بزرگترین دشمن آزادی خود می‌پنداشتند می کنند وبدانسان که شرح‌داده‌ایم قصد خودرا دربندر مارسیل بکار می‌بندند .

پس‌از آنکه این داستان رویداد بسیاری ازدولتها دست بهم داده‌برای کندن ریشه آن آدمکشان کوشش بکار بردند ودرهر کجا که یکتن کرواتی در خور بدگمانی سراغ گرفتند دنبال کرده دستگیر نمودند . از جمله چنانکه گفته‌ایم خودد کتر پاولیچ را درایتالیا دستگیر کردند .

سپس درلت یوکوسلاوی مدعی شد که دولت مجارستان پشتیبانی از این دسته آدمکشان داشته که اینان درخاک مجارستان آزاد زیسته و از مدتها

پیش مبتق آدم کشی میکرده اند و نقشه کشتن الکساندر پادشاه را نیز در آنجا کشیده اند ودر زمینه این دعوی خود یادداشتی بعنوان شکایت انجمن به جهانیان فرستاد .

دراین شکایت دولت‌های چك‌اسلواك ورومانی وبرخی ازدولت‌های دیگر با یو گوسلاوی همراه ودولت فرانسه پشتیبانی ازایشان داشت وچون موضوع درانجمن بگفتگو گزارده شد. نخست نماینده مجارستان پاسخهای تندی‌دادولی‌درسایه دخالت‌نماینده‌گان انگلیس وفرانسه ودیگران قضیه ازتندی خودکاسته و نگرانیهایی که درکار بود از میان برخاست ونتیجه آن شد که در جلسه یازدهم دسامبر انجمن در میان نماینده‌گان یو گوسلاوی وهمدستان او بانماینده‌گان مجارستان درپیرامون تصمیمی که انجمن گرفته بود موافقت پدید آمد .

خلاصه تصمیم آنکه: (۱)همهٔ دولتها ازآدمکشان وازکارهای ایشان بیزاری نموده وبرای برانداختن ریشه آنان بکوشند (۲)- دولت مجارستان کسانی‌راازکارکنان خود که درباره پشتیبانی به‌آدمکشان کروات گناهکار می داند دنبال کرده کیفری بدهد (۳) - انجمن جهانیان کمیته ای را برپا کند که در آنجا در پیرامون آدمکشی واینکه آیادولت ها بچه کسانی‌می‌توانند درخاك‌خودپناه‌دهندتصمیمی‌بگیرد .

نماینده‌گان مجارستان بآن‌موضوع‌هاموافقت کرده‌اند وچنین پنداشته‌میشودکه کشاکش ازمیان آندولت با یو گوسلاوی وهمدستان وی برخاسته .

ولی ازآنسوی دولت یو گوسلاوی کسانی راازمردم مجارستان که در یو گوسلاوی نشیمن داشتند بیرون می کند و چنانکه خبر آژانس‌است تا سیزدهم دسامبر سه هزار تن کمابیش بیرون کرده شده بودند .

۰ -- فزودن دولتهابابزارهای‌جنگی‌وبرشماره سپاهیان‌خود

باهمه کوشش هایی‌که انجمن جهانیان بنام آرامش وآشتی درمیان‌دولتها داردوتاآنجا که میتواند ازهرپیش آمدی که بهانه جنگ می‌تواند بودجلوگیری می کند وگذشته از این از سالهاست گفتگوی کاستن از ابزار جنگ در میان است وبرآنهمه هیلهوها نموده شده بااین حال از سوی دیگر دولتها پیاپی

بر بودجه‌های جنگی خود افزوده کشتی‌ها و آیروپلانهای جنگی میخرند وصد گونه ابزار آدمکشی آماده می کنند وبر شماره‌سپاهیان می‌افزایند . موسولینی سررشته‌دار ایتالیا آشکار می گوید که «لاشهٔ کاستن ازابزار جنگ که درزیر کشتی‌های زره‌پوش وتوپهای جنگی گیر کرده هندرسون(رئیس کنفرانس ابزار جنگ)نخواهدتوانست آن‌رادوباره زنده نماید » .

پیداست که زمامداران اروپا بارامش جهان پای بندی ندارند ودر زیر پرده این گفتگوها و کوششهایی که درانجمن کرده جهانیان‌میشودنقشه‌های دیگری میکشند . اینست‌پیایی بسیج ساز جنگ میکنند .

درفرانسه که کنون را چهارصد وشصت هزارتن سپاهی آماده دارند آن را کمتر دانسته میخواهند برشماره آنان بیفزایند ودوره نظام‌وظیفه راکه یکسال ونیم‌بوده بدوسال بالا می‌برند.

درپاره کشور ها میخواهند بیکاران را بسپاهیگری خوانده بدینسان هم کاری برای آنان تهیه کرده وهم برشماره لشکرخود بیفزایند .

در امریکا رئیس جمهوری خواستار اختیاراتی است که اگر جنگی در میان دولتها رویداد از هر راهی که تواند بر کناری (بیطرفی) آمریکارا نگاهدارد .

از اینگونه خبرها در آژانسها و روزنامها فراوان است و اگر چه آینده‌را کس جز خدا نمیداند ولی چنین پیداست که دولتها از همدیگر سخت بیمناک هستند و از پیش آمد جنگ هراسان باشند .

۶ — کنفرانس دریائی میانهٔ انگلیس و آمریکا و ژاپن

مدتی است کنفرانس دریائی میانه سه دولت نیرومند دریائی در لندن برپا گردیده وآژانس‌ها روزانه گفتگوها را خبر میدهند . کسانی چنین‌میدانند که رفته رفته کار این کنفرانس بالا خواهد گرفت و شاید دولتهای دیگر نیز ناگزیر شده در گفتگو شرکت نمایند .

شرح این موضوع آنکه امروز بزرگترین دولت دریائی انگلیس و امریکا و پس‌از آنها دولت ژاپون می باشد واین سه دولت در سال ۱۹۲۱ پیمانی در واشینگتون بسته‌اند که اندازه ای برای کشتی های جنگی وزیر

دریاییهای انگلیس و امریکا قرار داده برای ژاپون سه در پنج آن اندازه را حق داده اند بعبارت دیگر سه دولت باهم عهد کرده‌اند که امریکا و انگلیس تا فلان اندازه معین کشتی داشته و از آن نگذرند . ژاپون هم باندازه سه‌پنجم آنان کشتی داشته باشد و از این اندازه نگذرد و چون در سال ۱۳۹۶ زمان این قرار داد بپایان خواهد رسید سه دولت از اکنون بگفتگو بر خاسته اندکه زمینه برای قرارداد دیگری آماده گردانند ولی ژاپون در این میان خواستار اینست که با آمریکا و انگلیس برابر باشد و میخواهد از همین اکنون قرار داد واشینگتون را لغو سازد . نمانیدگان امریکا و انگلیس بااین مقصود ژاپون موافقت ندارند . بهر حال هنوز نتیجه درستی بدست نیامده ولی چون دولتهای دیگر ازایتالیاوفرانسه دراین گفتگو علاقه‌مند می‌باشد همچنین اگرموضوع برابری آلمان در آراستگی جنگی که امروز بر سر زبانهاست صورت بندد ناچار آندولت نیز دخالت در این موضوع خواهد نمود و چون از آنسوی همه دولتها باحرص بی اندازه بافزودن آراستگی های جنگی بر خاسته اند و با همدیگر همچشمی می‌نمایند شاید بزودی این همچشمی در کشتی سازی و زیردریائی نیز در گیرد . بهر حال گام بگام کار دولتهای اروپا سختتر و بارشان سنگین تر میگردد

۷ — کشته شدن کیروف درلنین گراد

درلنین گراد کیروف که یکی از پیشوایان بلشویکی بود بدست یکی از آدمکشان کشته گردید

۷ — کشتن ۱۰۷ آدمکش در روسستان

از خبرهایی که آژانس داده اینکه در روسستان ۲۹ تن‌را درمسکو و ۳۷ ان رادر لنین گراد بعنوان آنکه دسته بندی برای آدمکشی داشته‌اندگرفتار نموده ودرمحاکمه حکم بکشتن آنان داده اند .

در خبردیگری گفته می‌شود که از هنگام کشته شدن کیروف تا کنون۱۰۷ کس گرفتار و حکم بنا بودی آنان داده شده است

***

دربارهٔ بولویا وپاراگوی آخرین خبرها که درهنگام چاپ این بخش پیمان رسیده اینست که پاراگوی راهنمایی پاسفارشی را که انجمن جهانیان در زمینه‌برپا کردن کنفرانس آشتی کرده بود نپذیرفته است . ولی انجمن آن‌را آخرین پاسخ آن‌دولت ندانسته وده روز مهلت باوداده که آخرین پاسخ رابدهد .

ازسوی دیگر سپاه بولوی که اخیراً پس نشینی کرده بود دیگر ازپس نشینی ایستاده وبیک‌رشته تدارکها پرداخته که دربرابر دشمن ایستادگی کرده پیکار نماید . آژانس میگوید : این ایستادگی دربرابر شهر مونتس خواهد بود که راه نواحی نفت خیز آمریکای جنوبی است . نیز میگوید : دولت بولیوی‌از سپاهیان خواهش کرده که شهرمونتس را تاآخرین دقیقه پادرایی خود نگهدارند واینست که جنگ باردیگر باتوپخانه آغاز شده وهردوسوی باسختی‌میکوشد .

چنانکه گفته ایم در این‌داستان جنگ پاراگوی و بولیوی مشت اروپاییان باز شده و از زیر پرده چنین بیرون آمده که بیش ازهمه باعث این‌خونریزیهای ریشه کنانه دولتهای ابزار جنگ فروش میباشند وچون ازاین‌راه سود هنگفتی می برند اینست که تا میتوانند ازخاموشی‌آن آتش جلوگیری میکنند .

بگفته آژانس بتازگی این موضوع صورت رسمی بخود یافته ودولت انگلیس یادداشتی بانجمن جهانیان فرستاده که درآنجا ازدودولت بلژیک‌ونوروج شکایت شده که برخلاف‌قرارداد انجمن بدولت های جنگجوی پاراگوی‌وبولیوی ابزار جنگ می فروشند .

ماتنیجه این شکایت رادرشماره های دیگریادخواهیم کرد بهرحال ازاین اندازه هم سپاسگزار باید بود .